

گاهنامه هنر و مبارزه

12 ژوئن 2017

مالکیت خصوصی بر والاگرائی و گسترش تروریسم

باتلاق کپی رایت

جبهه مشترک نظام سرمایه داری جهانی و رژیم دین سالار در ایران

علیه

گسترش شناخت، آزادی بیان و دسترسی به رسانه ها

مشکلات جهان کتاب، انحصارات طبقاتی

موانع ترجمه به مثابه فعالیت میان فرهنگی

(تأملاتی در باب مالکیت خصوصی بر آثار علمی و هنری)

نوشته حمید محوی

«موضوع اساسی که مارکس مطرح کرده است، به یکتا «نظریه اقتصادی» به مفهوم عادی کلمه محدود نیست. علاوه بر ترسیم ساختار و گسترش شکل اجتماعی مشخص از طریق مناسبات تولیدی... او اسکلت را با خون و گوشت ملبس کرد. موفقیت فوق العاده کتاب سرمایه از این جهت است که «اقتصاد دان آلمانی» در این کتاب کل شکل اجتماعی سرمایه داری را به مثابه موجودی زنده در پیوند با واقعیات زندگی روزمره بر خوانندگان آشکار ساخت.»

(لنین) (1)

موضوع این نوشته مسائل و مشکلاتی است که برای ما ایرانیان با کار نویسندگی، ترجمه، پژوهش، آزادی بیان و آزادی دسترسی به رسانه ها در تلاقی قرار می گیرد و به بیان دیگر مسائل و مشکلات مرتبط به عواملی است که در کار فرهنگی ما ایرانیان در هر کجائی که باشیم دخالت دارد و تعیین کننده بنظر می رسد. شاید تفکیک داخل و خارج کشور ضرورتی نداشته باشد، ولی توجه ما در اینجا روی کار ترجمه

در رابطه مفصلی با قوانین کپی رایت، حق مؤلف و ناشر در وادی فعالیت‌های فرهنگی و میان فرهنگی، سرنوشت خلاقیت و والاگرایی تمرکز یافته است. در بررسی این موضوع می‌خواهم به شکل جزئی نشان دهم که نظام سرمایه داری در اروپا و آمریکا چگونه و تا چه اندازه پا به پای خلافت 1400 ساله اسلامی پرچم اختناق و سرکوب خود را با نقض مقدماتی ترین آزادیها به نفع منافع خصوصی و سیاستهای تروریستی و جنگ افروزانه به اهتزاز درآورده اند. در حالی که رسانه های حاکم در غرب خلاف این موضوع را نشان می دهند و بگونه ای در اذهان عمومی تزریق کرده اند که گوئی ما در غرب در آزادی به سر می بریم. در نتیجه، این نوشته برای آنانی که در منطقه جغرافیائی آمریکا و اروپا زندگی می کنند، و هنوز نه چندان بر حسب اتفاق در این توهم به سر می برند که گوئی از فاجعه اختناق و ظلم و ستم دستگاه دین کلاهدردار اسلام 1400 ساله و نظام ضد بشری و ارتجاعی سرمایه داری در ایران به دور بوده و در غرب آزاد و خردگرای دموکراتیک امان گرفته اند، می تواند به مثابه هشدار و بیدار باش تلقی شود.

در اینجا اگر بخواهم ادعا کنم که چشم انداز جامعی عرضه و یا حقیقت امر را در قامت کلی آن بیان کرده ام از احتیاط و دور اندیشی به دور خواهد بود، در هر صورت بررسی برخی مسائل به همکاریهای جمعی و چهار چوب های نهادینه نیازمند است که شامل حال این نوشته نیست. و علاوه بر این، به این علت که مسائل انسانی همیشه یک کلیت به هم تنیده و مثل هر پدیده مادی دیگری در حال تحول است، مثل شناخت خود ما، به همین علت در انتخاب و بررسی هر موضوعی همواره با یک کلیت پیچیده روبرو هستیم، از این رو بهتر آن است که به این نوشته با چشم اغماض بنگرید.

خوان نخست : خرید کتاب

اگر به رابطه خودمان با جهان کتاب بیاندیشیم، روشن است که می‌توانیم به فروشگاه های کتاب حقیقی و مجازی سر بزنییم، کتابهای مورد علاقه خودمان را با اهداف متنوعی که می‌توانیم داشته باشیم خریداری کنیم، با نویسندگان و ناشران و کار هر یک آشنا شویم. خرید کتاب شاید کار چندان مشکلی نباشد، بجز در مواقعی که فیلمان یاد هندوستان می‌کند و می‌خواهیم به کار پژوهشی جدی تری بپردازیم و برای اهداف گسترده تری مطالعه کنیم، و یا احتمالاً خیلی ساده به دلیل کنجکاوی برای دانستن این و آن، در این روند احتمالاً پی می‌بریم که به بودجه کمابیش قابل توجهی نیاز داریم، در این صورت وقتی از دیدگاه مالی وضعیت شکننده ای داشته باشیم، خود بخود دست از کار می‌کشیم زیرا در حساب بانکی معجزه ای برای فقرا روی نمی‌دهد، بلکه کاملاً بر عکس اگر دائماً مواظب نباشیم نظام سرمایه داری ممکن است «اشتباهاً» مبالغی از حسابمان برداشت کند. در هر صورت به قول ضرب المثلی فرانسوی «گوسفند، پشمت را همیشه می‌چینند». در واقع اختلاف طبقاتی از همینجاها شروع می‌شود، آنانی که می‌توانند به راحتی کتاب بخرند و آنانی که نمی‌توانند به راحتی و همیشه و به موقع کتابهای مورد نیازشان را تهیه کنند (کتاب را می‌توانیم تا افزار کارهای نویسندگی گسترش دهیم)، به سخن دیگر این وضعیت

یک عنصر ثابت و ساختاری (ترجمه اینرسی سیستمیک) و درک آن نیز بسیار ساده است، تنها باید ننگ پر حرفی را خریدار می شدم تا به این نکته ساده اشاره کنم. عناصر جامعه طبقاتی به مثابه عناصر تاریخی غالباً در حالت رکود به سر می برند. همانگونه که برخی از ما نمی توانیم «Marteau des sorcières» («چکش جادوگران» یا «چکش جادوئی» یکی از کتابهای اجتناب ناپذیر برای شکارچی جادوگران و ارواح خبیثه، از کتابهای پر فروش در آغاز صنعت چاپ پس از تورات و انجیل) را خریداری کنیم که در حال حاضر دست دوم آن را در آمازون به بهای 169 یورو بفروش گذاشته اند تا دریابیم که چگونه جهان مسیحیت در دوران انکیزیسیون از وسائل شکنجه برای تشویق بومیان آمریکای جنوبی برای گرویدن صادقانه به مسیحیت استفاده می کرده است. یعنی تقریباً مثل «حکم ارتداد» در دوران ما که علت وجودی آن برای انسجام جامعه اسلامی در ایران به تصویب دستگاه دین و دولت اسلامی در ایران رسیده، که البته از 1400 سال پیش با پیروزی دین جدید راهزنان عرب به هدف چپاول مردمان جهان که با کشتار و ظلم و ستم وصف ناپذیری همراه بوده و تا امروز در دومین دهه قرن بیست و یکم میلادی رواج داشته است. روشن است که با چنین روشها و ابزارهای تبلیغاتی و «آموزشی» در ادیان ابراهیمی برای ترویج دین و راهنمایی بشریت در راستای تحقق زندگی متعالی می توانستند هر کسی را «صادقانه» به هر دینی بگروانند. بحث «میکرو فیزیک قدرت» در اینجا خیلی مناسب خواهد داشت، زیرا می بینیم که در این نیاز روزمره و جزئی (یعنی خرید کتاب) نیز قدرت حاکم به شکل کاملاً رادار گریز حضورش را اعلان می کند و کارکرد دارد. با آگاهی به امر که نیازمندی ما به کتاب صرفاً یک موضوع اقتصادی نمی تواند باشد، و این امر که فردی مایل به خواندن کتاب می شود، بستگی به خیلی عوامل تاریخی اجتماعی دیگر دارد: نظام آموزشی، ایدئولوژی حاکم، زیست محیط اجتماعی، و وضعیت ذهنیت فردی در جامعه (...)

خوان دوم: وقت آزاد و رفاه برای خواندن کتاب

وقتی از پل خرید کتاب عبور می کنیم، مشکل دیگری مطرح می شود، در نوشته ها و ویدئوهایی که درباره محمد جعفر پوینده، از جمله جانباختگان جهان کتاب، ترجمه و آزادی بیان در ایران، بر جامانده می بینیم که او فراخواسته های خاصی را مطرح می کند که ظاهراً با آزادی بیان ارتباطی ندارد، ولی در واقع از همان کلیتی حرف می زند که در بالا مطرح کردم. او برای ارتقاء کارهایش و احتمالاً فروش ترجمه هایش به وقت آزاد و رفاه در زندگی روزمره کارگران و مردم نیاز دارد، در حالی که وقتی دستگاه دین اسلام با پنجه دست، مترجم ایرانی محمد جعفر پوینده را خفه می کرد، به گفته گزارشات منتشر شده، سه ماه اجاره خانه اش به تعویق افتاده بود. گوئی با خفه کردن و حذف جسمانی و سپس آثار این مترجم فقیر که با هزار و یک آروز برای اعتلای فرهنگ کشورش کار می کرد، گره کار دستگاه دین و دولت و بازار حاکم از هم گشوده و نفس تازه ای در انسجام «ایران اسلامی» دمیده شده است. «یک» نفر زیادی بود و حالا

دیگر کلکش کنده شده و از این پس کاروان «ایران اسلامی» می تواند با خیال راحت تا ابد هفت بار به دور کعبه طواف کند و در حکمت و «اسرار» این هفت بار طواف مقدس تأمل کند و پنج بار در شبانه روز نماز را به زبان «مریخی ها» بخواند بی آن که مجبور باشد بفهمد چه چیزی را زمزمه می کنند. روشن است که زبان شمشیر و قدرت به ضمانت «حکم ارتداد» نیازی به درک شخصی نزد مؤمنین ندارد، به آیه های ماکارنکو برای امور تربیتی و یا به شکوه شکایت های مترجم پر مدعا برای ضروریات فرهنگ برای همگان و یا وقتی که از «آگاهی طبقاتی از زبان لوکاچ» می گوید نیز نیازی ندارد. بی دلیل نیست که مفهوم کلمه «روشن فکر» یا «روشن رایان» این همه در جامعه ایرانی مطنون و تهی از شأن وجودی تلقی می شود. امروز به شکل تحقیر آمیزی با روشنفکران رفتار می کنند. روشن است که از دیرباز طبقه روحانیت (و نه تنها روحانیت اسلامی) هر وقت احساس می کرد که فردی یا جریانی جایگاه آنان را به مخاطره می اندازد واکنش نشان می دادند. اگر به تاریخ مراجعه کنیم سرانجام در می یابیم که «حکم ارتداد» از ابتکارات جمهوری اسلامی ایران و یا آیت الله های ایرانی نبوده است. در اینجا یادآوری فرازی از کتاب «دوقرن سکوت» عبدالحسین زرین کوب (چاپ دوم 1336 نسخه پی دی اف، صفحه 259) به دقت این موضوع را توضیح می دهد :

«در عهد نوشیروان قرایی در دست هست که حکایت از آشنائی ایران با فلسفه یونانی دارد، پیش از این نیز با هند و یونان ارتباط فکری در کار بود. بسیاری از کتابهای دینی و علمی از هندی و یونانی به زبان پهلوی در آمده بود... سادگی و روشنی شگفت انگیزی که در عقاید کهن بود در زیر بار اندیشه های تازه درهم می شکست. توجه به تأویل عقاید و علاقه و به تأویل در اساطیر فزونی می یافت. زندقه که موبدان به شدت با آن مبارزه می کردند از همین میل به تأویل بر می خاست. مانی و مزدک نیز عقایدی که آورده بودند رنگ تأویل داشت و ازین رو داغ زندقه بر آن نهادند.»

در اینجا اگر روی ترجمه و یا داد و ستد فکری بین مناطق مختلف اندکی پافشاری کنیم، می توانیم با مراجعه به جیمز دارمستتر James Darmesteter در کتاب «مهدی از آغاز اسلام تا امروز» ببینیم که خود دین اسلام حاصل چنین وضعیتی بوده : «می دانید محمد چگونه برای اختراع دینش عمل کرد. هنگام ظهور او، در عربستان در کنار پاگانسیسم ملی، سه دین خارجی وجود داشت : یهودی، مسیحی و دین زرتشت، یعنی دینی که پیش از حمله مسلمانان در پارس رواج داشت و در عربستان، از راه داد و ستد بازرگانی و در جنوب، در یمن که به سرزمین های ایران تعلق داشت. محمد تلاش فوق العاده ای برای اصلیت دینش بخرج نداد. او این نظریات جزمی را از یهودیان و مسیحیان به عاریت گرفت، اساطیرش را از یهودیان و مسیحیان و پارسیها به عاریت گرفت. هیچ دینی به این کم خرجی تشکل نیافته است» (œuvres de James Darmesteter فرمات کیندل 1137).

بنظر می‌رسد که ادیان به محض این که فرصت مناسبی برای ظهور می‌یابند، از تاریخ رویگردان می‌شوند، و به نفی منابع الهامات اولیه پرداخته و به نوعی خود محوری روی می‌آورند که متعاقباً به عنصر اینرسی سیستمیک ضروری برای تضمین ادامه حیاتشان تبدیل می‌شود. از همین رو می‌بینیم که هیچ اختراع و کشفی در جهان مسلمانان را شگفت زده نمی‌کند، زیرا همه موارد در قرآن آمده و پیشبینی شده است. با این حساب که اول باید چیزی کشف و یا اختراع شود تا متعاقباً مسلمانان سر منشأ اصلی آن را در کتاب آسمانی شان پیدا کنند. و شاید به همین علت نیز بوده است که مسلمانان در سراسر تاریخ اسلام نیازی به کشف و اختراع چیزی نداشته‌اند. البته ایرانیان در این زمینه سرآمد همه مسلمانان جهانند، زیرا این دسته از مسلمانان به دلیل فارسی زبان بودنشان حتا نیازی به خواندن کتاب آسمانی شان نداشته‌اند.

در این چشم انداز تاریخی ست که وضعیت افرادی مثل محمد جعفر پوپنده را در جامعه ای مثل «ایران اسلامی» درک می‌کنیم. چگونه ممکن است ملتی که یکتا کتاب آسمانی معتبر از دیدگاه مسلمانان را بی آن که از محتوای آن مطلع باشند، و بی آنکه برای انتقاد یا خواندن آن مجاز باشند آن را می‌پرستند و شاه‌رگ گردنشان را بخاطر آن فدا می‌کنند، چگونه ممکن است که خواستار «تاریخ و آگاهی طبقاتی» نوشته یک ملحد بیگانه باشند که محمد جعفر پوپنده آن را بفارسی ترجمه کرده است؟ من بخوبی حال و روز او را درک می‌کنم که با چه انرژی و انگیزه ای در چنین وضعیتی به کار ترجمه و فعالیت اجتماعی در چهار چوب کانون نویسندگان ادامه می‌داده است. نویسنده در توهمی شکوهمند و والاگرایانه، می‌پندارد که گوئی پس از تکمیل این کتاب جهانی تازه درهائش را بروی جهان قدیم خواهد گشود، ولی دیری نمی‌پاید که نگارش یا ترجمه کتاب دیگری را آغاز می‌کند، یگانه رویدادی که به این روند در جهان ادبیات پایان می‌بخشد، مرگ نویسنده است. متأسفانه جهانی تازه با چشم اندازه های روشنتر برای امروز یا فردا و یا حتا برای بهار آینده نخواهد بود... بنابراین می‌بینیم که «میکرو فیزیک قدرت» به شکل جزئی با پیامدهای همه شمول و کلی نه فقط به شکل دست شخص حقیقی و به ضمانت دستگاه شخص حقوقی و قدسی، دستی برآمده از اعماق تاریخ روی گلولی نویسنده بلکه روی گلولی زندگی روزمره او و بقیه جامعه نیز قویاً فشار آورده و عمل می‌کند. به همین علت است که تبانی بین دستگاه دین و قوانین مالکیت خصوصی بر تولیدات فکری و فرهنگی در سطح بین المللی (در واقع ملت سرمایه داری) با وجود همه تفاوتها و اختلافات خیلی به روشنی و خود بخودی با یکدیگر هماهنگ می‌شوند تا جامعه ایران بسته باقی بماند و نظریات «بیگانه»، «روشنفکرانه» و «روشن رایانه» اذهان عمومی و ماتریکس تثبیت شده اسلامی به ضمانت «حکم ارتداد» را مخدوش نکند.

توجه داشته باشیم که پشت این رویارویی بین دین رسمی و حاکم و موج تأویل ها در عهد عتیق مثل امروز، منافع طبقاتی، امتیازات اجتماعی، اعتبار عقیدتی ...جملگی یک پیکره یگانه را تشکیل می‌دهد. به همین علت است که اگر سقف خانه محمد جعفر پوپنده روی سرش خراب می‌شود و یا سه ماه اجازه خانه اش به تأخیر می‌افتد، در مقابل می‌بینیم که دفاتر آیت الله ها در اشکال بین المللی به اندازه ای پر

رونق است که زیر فشار درخواست تعبیر خواب مجبور می شوند به طرفدارانشان اعلام کنند که داستان خواب قبول نمی کنند، با این وصف می توانیم حدس بزنیم که مخالفت دستگاه دین اسلام با فروید به چه موضوعی باز می گردد. کشیسه‌های مسیحی که خودشان به نوعی مبتکر روانکاوی و حتا روانکاوی و اعتراف جمعی (اعتراف در محضر عمومی با صواب بیشتر) هستند، زرنگر از آخوندها خودشان وارد پیکره حرفه ای روانکاوی شدند، و ننگ و بد نامی ضد فرویدیستی را از خودشان دور کردند. ولی بنظر می رسد که دستگاه دین اسلام در ایران و رهبران مذهبی بطور کلی علیه علوم انسانی موضع گرفته اند و در پی گسترش نسخه اسلامی آن هستند.

خوان سوم : انتشار کتاب

با وجود این، موضوع کتاب وقتی عمق بیشتری پیدا می کند که فردی بخواهد کتابی بنویسد و یا ترجمه و سپس منتشر کند. به این معنا که از جایگاه مصرف کننده به جایگاه تولید کننده فرهنگی ارتقاء یابد، یعنی روندی که از دیدگاه ادبیات (علمی و هنری) همیشه امری رایج و ضروری بوده و هست و بنیادهای تمدن در راستای والاگرایی و پیشرفت نیز از جمله به همین دو عمل اصلی بستگی دارد. به قطع یقین می توانیم درجه تمدن و آزادی بیان هر جامعه ای را با وضعیت انتشار کتاب و تشویق خواندن و نوشتن در سطح عمومی بسنجیم. با یادآوری این نکته که روند گسترش فرهنگی و شناخت در عرصه عمومی اساساً به دیالکتیک خواندن و نوشتن و ابزارآلات و مؤسساتی بستگی دارد که مسئولیت گسترش آن را به عهده دارند. ولی در دوران ماقبل تاریخی که ما در آن به سر می بریم، می بینیم که دیالکتیک مصرف و تولید در نقطه مفصلی با سرنوشت آگاهی، خلاقیتها و کار پتانسیل انسانها یا متوقف می شود و یا اینکه در قالب یک سویه تبلور می یابد، به این معنا که به دلایل غالباً اقتصادی و سیاسی برای منافع خصوصی و ایدئولوژیهای ارتجاعی و طبقاتی (...) انسانها به انفعال محکوم می شوند. با آگاهی به این امر که در وادی ادیان یکتا پرست و خاصه دین اسلام فعالیتها و الاگرایانه را در اشکال شهادت آمیز و شهادت پرور تلقی می کنند، یعنی همان موضوعی که خاصه در این سالهای گذشته به اخبار روزمره ما تبدیل شده و دائماً می شنویم که در سوریه و عراق و دیگر نقاط جهان عملیات انتحاری و شهادت طلبانه صورت گرفته و عده ای مردم بی گناه را با خود به کام مرگ کشیده است. خطر بزرگ دین برای تمدن بشری باید برای ما در همین یک مورد قابل درک باشد. شهادت به مثابه یگانه شکل باز شناسی فرد مؤمن، گزینش مرگ اختیاری برای زیستن، یعنی تناقضی که یکی از ارکان مهم و بنیادی برای ثبات و تداوم حیات جامعه مذهبی را تشکیل می دهد، در حالی که والاگرایی و فعالیتها و تمایلات تمدن ساز را به امور قدسی محدود می کند، نتیجه ای که بار می آورد همین است که عیناً می بینیم : حتا یک کشور مسلمان پیشرفته وجود ندارد.

به موضوع مرکزی خودمان در این فراز باز می گردیم، بی گمان در نظام سوسیالیستی (اگر مردم جهان و کشورها چنین شانس را بدست آورند) با توجه به امکانات نوین همه کتابها در بهترین فرمتها حتی با امکان کپی برداری از فرازهای آن، پژوهشهای دانشگاهی و علمی را به رایگان در اختیار عموم قرار خواهد داد، در هر صورت چنین امری به تخیلات سوسیالیستی من تعلق دارد. در اینجا باید یک بار دیگر از آرون سوارتز 26 ساله مخترع آر اس اس در اینترنت یاد کنیم که با «ارتکاب» به چنین هدفی به اندازه ای زیر ضرب آزار و اذیت روانی دستگاه قضائی ایالات متحده به ستوه آمد که فرار سفید را به ماندگاری در سرزمین وامپیرهای سرمایه دار را ترجیح داد و دست بخودکشی زد که متأسفانه موفقیت آمیز نیز بود. یاد او را گرامی داریم (مقاله مربوط به این واقعه را در پایان این متن ضمیمه کرده ام).

من در تجربه شخصی خودم در زمینه ترجمه و انتشار کتاب با مشکلاتی روبرو شدم که در جستجوهای بعدی پی بردم که این مشکلات چندان هم منحصر بفرد نیست و عمومیت دارد، از جمله این مشکلات، محدودیتهائی است که قوانین کپی رایت برای دیالکتیک خواندن و نوشتن ایجاد کرده است. یعنی در بخشی که به گسترش آثار یا سهم هر یک از ما ساکنان کره زمین از «میراث فرهنگی» مربوط می شود. این موضوع وقتی روشن خواهد شد که ما برای آثار علمی و هنری، و فعالیتهای والاگرایانه نزد انسانها جایگاهی فراتر از مرزهای ملی، قومی و قبیله ای قائل باشیم، بی آنکه خاستگاه آن را نفی کنیم. اتکاء ما روی نفس تمایل و اثر فعالیت والاگرایانه است. از همین رو مبارزه برای آزادی بیان، آموزش عمومی ... می تواند به مبارزه یا فعالیتی بین المللی و نهادهینه تلقی شود. چنانکه می دانیم یونسکو برخی آثار را زیر پوشش حفاظت بین المللی اعلان کرده است، از دیدگاه من که یک کمونیست ایرانی (بدون حزب) هستم همه فعالیتهای والاگرایانه نزد نوع بشر باید زیر پوشش حمایت ملی و بین المللی درآید. بی آنکه خواسته باشیم به آن رنگ سیاسی بزنیم و بگوئیم «در چهار چوب مبارزه علیه تروریسم» در سطح بین المللی، زیرا غالباً چنین «مبارزه ای» از سوی کشورهای امپریالیست غرب و کشورهای سرمایه داری جهان سومی و خاصه کشورهای دین سالار مثل ایران بر عکس هدف اعلام شده عمل می کند.

برای اثبات چنین تناقضی در گفتمان امپریالیستها، می توانیم به سایت اسپوتنیک در 31 مه 2017 اشاره کنیم که به نقل از مقامات روسی گزارشی منتشر کرده بود که حاکی از پرواز هواپیماهای ناشناس بر فراز مناطق زیر کنترل داعش و طالبانی ها در افغانستان بود، این پرنده های بی نام و نشان برای تروریستهای داعش محموله هائی را پرتاب کرده اند. در حالی که نیروهای ناتو که از سالها پیش در افغانستان مستقر هستند، با همه امکانات راداری که در اختیار دارند، از وجود چنین هواپیماهایی اظهار بی اطلاعی کرده اند. در اینجا می توانیم نتیجه بگیریم که یکی از دو جبهه دروغ می گوید. بی گمان طرح چنین موضوعی در رابطه با موضوع مرکزی ما در این نوشته چندان بی مورد و دور نیست، زیرا بسیاری از فعالان اجتماعی و بهداشتی در زمینه بهداشت روانی حتی در رسانه های حاکم غرب، برای مقابله با تروریسم دائماً به کاستی های فرهنگی و اجتماعی اشاره دارند، گوئی فعالیتهای فرهنگی، هنر و ادبی ابزار کار جدی

برای مقابله با موج تروریسم و جذب برخی جوانان محروم می باشد که در حاشیه شهرهای بزرگ اروپا زندگی می کنند.

با بررسی و ژرف نگری در روزمره و جزئیات رویدادهاست که پی می بریم که برای مثال تروریسم، شهادت طلبی و اسلامگرایی که عین جنایت علیه بشریت است تا چه اندازه با پیکره جامعه سرمایه داری و تبعیض طبقاتی و محدودیتهائی که مالکیت خصوصی برای گسترش فرهنگی و فعالیت های تمدن ساز ایجاد می کند در هم تنیده شده است.

یک عده تعجب می کنند که ما چگونه عملیات انتحاری شهادت طلبانه و تروریسم را با جامعه سرمایه داری و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و یا قوانین کپی رایت مرتبط می دانیم. در این صورت باید بگوییم که این نوشته برای چنین افرادی که به روش و تفکر ترکیبی و دیالکتیک عادت ندارند بی فائده خواهد بود و برای آنها باید متن دیگری بنویسم.

در نتیجه، تلاش من در این نوشته افشای وضعیت اختناق آمیز در زمینه فعالیت های فرهنگی و از جمله کار نوشتاری و ترجمه می باشد که در وجه اجتماعی سازی واقع شده است (از جمله آزادی بیان و آزادی دسترسی به رسانه ها)، و متعاقباً با مسائل ظاهراً خیلی جدی تری مثل تروریسم و دین و سرمایه سالاری گره می خورد.

این موضوع بطور مشخص و به ویژه در متن کشورهای غربی در متن «مبارزه علیه تروریسم» از اهمیت استراتژیکی برخوردار است و گواه این مدعا نیز حضور پر رنگ روانکاوان در این سه چهار سال اخیر در رسانه هاست که طی تحلیل های گسترده، مثل ژولیا کریستوا در فرانسه، بحث والاگرایی و گسترش آزادی بیان و آفرینش هنری و ادبی را در رویارویی علیه تروریسم مطرح می کنند. ولی متأسفانه نسخه هائی که این دکترها برای روانپزشی عرضه می کنند غالباً با واقعیت امور تطبیق نمی کند. (البته شاید من نظریات خانم کریستوا را خوب درک نکرده ام، ولی در سخنرانی های او شنیدم که او تقریباً مسلمانان را جواب می کند، قابل علاج نیستند.. چون که به «قتل پدر اعتراف نکرده اند» ...) (؟؟؟) این نظریات از دیدگاه من قابل تردیدند، خاصه وقتی می بینیم که نه فقط برای نقد گوش شنوائی در ساخت و سازهای نظام سرمایه داری و طبقاتی وجود ندارد بلکه به سخن دیگر و حتا به گفته خود ژولیا کریستوا «نقد به مثابه عامل محرک فرهنگ اروپائی کارکردش را از دست داده است» البته با یکی دو درجه ناچیز تخفیف برای برخی از آنان و از جمله برای خود ژولیا کریستوا، باید بگوییم که بطور کلی برای روانکاوها مشکلی به نام وجود طبقات و مشکلات اجتماعی و پیامدهای آن برای «خیلی چیزها»، و یا دولت سرمایه داری و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به مثابه منشأ تروریسم و راهزنی قانونی و خیلی چیزهای دیگر وجود خارجی ندارد (مثل بحران سال 2008 که با مصادره سدها هزار خانه از شهروندان آمریکائی آغاز شد و سپس به تمام عرصه های دیگر در سراسر جهان گسترش یافت). از دیدگاه این روانکاوان موانع و کاستی های

اجتماعی حرف رایگان تلقی می شود. یکی از همین روانکاوها صادقانه ولی بی آن که از مواضع اصلی اش فاصله بگیرد، اعتراف می کرد که به این نتیجه رسیده است که گوئی در کشتی تیتانیک به سر می برد، کشتی در حال غرق شدن است ولی او همچنان به مراجعه کننده اش گوش می دهد و به روانکاوی او ادامه می دهد، در حالی که خارج از کابینه او گوئی جهان مثل کشتی تیتانیک در حال غرق شدن است. بگذریم!

تلاش من در این نوشته، افشای اختناق نیز هست که شاید به شکل خاصی ما ایرانیان خارج از کشور را بی آن که بدانیم هدف گرفته است. بسیاری از ما هنوز در این توهم به سر می بریم که در اروپا و در منطقه جغرافیای آزادی زندگی می کنیم و از آزادی بیان و آزادی دسترسی به رسانه ها برخورداریم. در نتیجه در این نوشته می خواهم تا حدودی، به نسبت و در محدوده یافته هایم، در راستای توهم زدائی در این زمینه با هم گامهایی برداریم.

با وجود این، نوشته حاضر برای خود نویسنده، دست کم روی یک موضوع جای تأسف دارد، زیرا به ترسیم یک وضعیت اختناق آمی ز و نقض آزادی بیان و دسترسی به رسانه ها، و اعلان حاکمیت فاشیسم بر همه جهان (یعنی نظام سرمایه داری به مثابه تروریست اصلی) بسنده کرده ام و دریچه ای به روی آینده نگشوده ام. ولی می توانم بگویم که وضعیت اختناق آمیز برای من موجب توقف کار خواندن و نوشتن و ترجمه نبوده، و مثل فردی که در گوشه زندان و در نبود سازش اجتماعی، یا اجتماعی سازی که باید در وادی والاگرایی به حساب آورده شود، برای خودش می نویسد و پرونده هایش را در طاقچه ردیف می کند تا روز آزادی فرا رسد. تنها دریچه باقی مانده همین است: از زیستن در چهره دژخیم و میله های عبور ناپذیر تا رؤیای آزادی. نوعی زندگینامه از یک رویداد جراحت بار که احتمالاً می تواند در بازگوئی و بازنمایی واقعیت نامطلوب به روزنه ای در تاریکی و گشایشی به روی آینده ای بهتر بیانجامد.

داستان واقعه :

دقیقاً از تاریخ فوریه 2016 تا امروز برای کسب مجوز انتشار کتابهایی که از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرده ام ده ها نامه برای بیش از 10 خانه انتشاراتی فرستادم، که یا بی پاسخ مانده و یا اینکه مدیران این خانه های انتشاراتی که غالباً از دیدگاه حقوقی مالک کتابها هستند، خیلی کوتاه و مختصر با انتشار ترجمه فارسی مخالفت کرده اند. در نتیجه یکی از پرسشها و ابهاماتی که در این نوشته مد نظر ما خواهد

بود، بررسی چرائی این مخالفتهاست، زیرا چنانکه خواهیم دید این مخالفتها فراتر از یک مورد شخصی منحصر بفرد یا منفرد و منزوی بنظر می رسد. و از هم اکنون می توانیم بپرسیم که آیا مخالفت با درخواست مجوز حقوقی از سوی ناشران غربی برای ترجمه و انتشار آثارشان به زبان فارسی صرفاً یک موضوع اقتصادی بوده و یا اینکه دلیل دیگری داشته، و پیامدهای آن از دیدگاه فرهنگی به ویژه در وادی میان فرهنگی و بین المللی کدام است؟ برخی از این خانه های انتشاراتی نیز مثل انتشارات سوسیال که به حزب کمونیست فرانسه تعلق دارد، تصمیم نهائی را به تصمیم بخش امور خارجی خودشان واگذار نمود و به سخن دیگر پاسخشان را به آینده موکول کردند، ولی با گذشت زمان می توانم نتیجه بگیرم که این درخواست نیز بی نتیجه خواهد ماند.

اخيراً در یک سایت ایرانی به نام «پانویس» (<http://panevis.ir>)، (در بخش دیدگاه ها در مقاله ای زیر عنوان «برای ترجمه کتاب، ابتدا از ناشر اجازه بگیرید») یک نفر نوشته بود که ناشران خارجی به خود مترجم اجازه نمی دهند، به این معنا که فقط به شخص حقوقی و نه حقیقی اجازه ترجمه و انتشار می دهند. در این گزاره البته باید تردید کنیم، زیرا بر اساس نمونه ای که به تازگی کشف کردم، یعنی نشر آسان در آمریکا که گویا انحصار انتشار کتاب در سایت آمازون را در اختیار دارد، کتاب ترجمه نمی پذیرد زیرا ناشران غربی به این خانه انتشاراتی نیز اجازه انتشار ترجمه کتابهایشان را به زبان فارسی نداده اند. از سوی دیگر، با وجود میانجیگرانی مثل نشر آسان برای انتشار کتاب در پلاتفرم آمازون، دست کم می توانیم نتیجه بگیریم که بین وضعیت نویسنده یا مترجم ایرانی و خارجی تبعیض هائی وجود دارد. برای مثال، اگر وضعیت ناشران مستقل اروپائی، یعنی نویسنده هائی که به شکل مستقل از ناشران به نشر آثار خودشان می پردازند، مد نظر قرار دهیم، می بینیم که چنین امکانی برای نویسنده ایرانی وجود ندارد. از سوی دیگر با تفکیک شخص حقوقی و حقیقی، می بینیم که نویسندگان و مترجمانی که در وضعیت شکننده اقتصادی به سر می برند، و یا در کشورهای اروپائی مثل فرانسه از حقوق حداقل برخوردارند، به محض اینکه، برای مثال، برای خودشان وضعیت حقوقی جدیدی ایجاد کنند، مثلاً «ناشر مستقل»، حتا اگر یک یورو درآمد داشته باشند از مزایای حقوق اجتماعی محروم خواهند ماند و از فهرست بی کاران حذف خواهند شد. یعنی وضعیت حقوقی که به هیچ عنوان با وضعیت آنانی که در فقر اقتصادی به سر می برند سازگار نیست.

با قطع نظر از موضوع فرد حقوقی و حقیقی، که ناشران اروپائی در صورتی که بخواهند می توانند رعایت آن را ندیده بگیرند، آنچه برای من جای شگفتی و تأمل دارد، این است که به چه دلیلی این خانه های انتشاراتی با انتشار ترجمه فارسی مخالفت می کنند، زیرا نه فقط برای آنان مستلزم هیچ هزینه ای نیست، بلکه فروش احتمالی آثار ترجمه شده به فارسی، برای مثال، در قالب کتاب الکترونیک در پلاتفرمهای مانند آمازون می توانست تا حدودی به انتظارات اقتصادی آنان پاسخ بگوید. هر چند که شاید آمازون جای مناسبی برای انتشار کتابهای فارسی نباشد، دست کم به این علت که زیر کنترل مالیاتی ایالات متحده

آمریکا قرار دارد و آمریکا را به ضامن فعالیت فرهنگی فارسی زبانان تبدیل می کند. و گرچه ایرانی ها چندان کتاب خوان یا خریدار کتاب نیستند، و به ویژه وقتی پی می بریم که ایرانی های داخل کشور از خرید در سایت آمازون محرومند، و علاوه بر این برخی کتابها در ایران ممنوع است و فقط ایرانیان خارج از کشور می توانند این نوع کتابها را خریداری کنند. و با آگاهی به این امر که انتشار کتاب الکترونیک برای خانه های انتشاراتی هیچ خسارت و یا هزینه ای در بر نخواهد داشت.

در واقع شاید اهمیت خاصی نداشته باشد که این خانه های انتشاراتی چه دلایلی برای جلوگیری از ترجمه کتابهایشان به زبان فارسی مطرح می کنند، بلکه نکته مهم اینجا است که می بینیم حاصل این روند قوانین بین المللی کپی رایت با سیاست رژیم اختناقگر سرمایه داری دین سالار در ایران در پیوند و اتحاد تنگاتنگ قرار می گیرد: بسته نگهداشتن جامعه ایران و سپس جلوگیری از کسب اطلاع عمومی از جهان خارج که احتمالاً می تواند برای انسجام جامعه اسلامی خطرناک باشد و موجب سستی ایمان نزد مؤمنین شود.

جلوگیری از ترجمه و باز هم یعنی جلوگیری از ارتباط جامعه ایران با جهان خارج، و البته بجز برای بازرگانان و طبقه حاکم ایران که همواره با غرب استعمارگر و سرمایه دار در تباری بوده اند که امروز در دوران حکومت جمهوری اسلامی در ایران بخشی از این مناسبات مخرب در واگذاری امتیاز و دریافت رشوه تبلور یافته است (2).

و چه بسا یکی از دلایلی که حکومت سرمایه داری و دین سالار ایران منشور برن و کپی رایت را امضا نکرده (می گویند برخی مفاد آن را پذیرفته...؟) همین امر باشد که از نشر آثار خارجی به شکل آزاد جلوگیری کنند و به همین علت در فقدان اتحاد ناشران اروپائی با ایرانیان ساکن اروپا که خارج از محافل قدرت اسلامی و اپوزیسیون های پنتاگونی هستند، کار ترجمه برای ایرانی ها متوقف می شود. در واقع نتیجه به رسمیت نشناختن کپی رایت برای کار ترجمه بر عکس آن چیزی بنظر می رسد که تصور می کنیم، به این معنا که به گسترش کار ترجمه و یا آزادی بیان... نمی انجامد، و دست کم به مانعی برای مترجمانی تبدیل می شود که در منطقه جغرافیائی غرب به سر می برند، و بیش از همه نیز برای چنین کاری مستعد و آمادگی دارند. علاوه بر این خود کشورهای امپریالیستی نیز برنامه ها و اهداف خاص خودشان را دارند، و باز شناسی فعالیتهای فرهنگی ایرانیان ناخوانده می تواند در دراز مدت طرح های آنان را برای اپوزیسیون سازی تحت تأثیر قرار دهد. به این فهرست از دلایل می توانیم به شاخص های دیگری نیز اشاره کنیم، برای مثال، می توانیم بگوئیم که از دیدگاه آنان کار ترجمه، یک کار تولیدی و اقتصادی ست و موجب خواهد شد که تعدادی از این ایرانی هائی که در کشورهای اروپائی زندگی می کنند و از حقوق اجتماعی برخوردارند، از جهنم حقوق اجتماعی نجات یابند و تعدادی از این ایرانیان ناخوانده به شکل مستقل قادر به فعالیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی باشند و در طرح های سیاسی کشورهای میزبان

(اعضای ناتو) اختلال ایجاد کنند. با آگاهی به این امر که در کشورهای اروپائی برای اشغال فرصتهای حرفه ای حق تقدم با بیکاران خود این کشورهاست. مضافاً بر اینکه نوعی دسته بندی حرفه ای و تبعیض حرفه ای ناگفته ولی رایج در بطن کشورهای اروپائی وجود دارد، برای مثال سالها پیش در دورانی که هنوز اداره کاریابی در فرانسه به بیکاران و خصوصاً بیکاران جوان دوره های آموزشی رایگان اعطا می کرد، دوره های حرفه ای مرتبط به کامپیوتر و جهان رایانه ای به خارجی ها تعلق نمی گرفت. چنین واقعیتی بی گمان یادآور دوران نازیهاست که استفاده از وسایل نقلیه موتریزه و حتا دوچرخه را برای برخی گروه های قومی و مذهبی ممنوع اعلان کرده بودند، این موضوع می تواند شاخص بسیار حساسی برای اندازه گیری وضعیت حقوق بشر در غرب باشد زیرا در سالهای 80 با جهانی شدن جهان و گسترش انقلاب رایانه ای، محروم ماندن از چنین آموزشهایی بی شباهت به محروم ماندن از وسایل نقلیه در سال 1940 در آلمان نیست. نمونه های تقسیم بندی حرفه ای بسیارند، تعمیرکاران شیروانی های پاریس تقریباً بی هیچ استثنائی از اهالی لهستان هستند. در هر صورت موضوع حرفه و عامل اقتصادی نیز می تواند در فهرست ما جای خودش را داشته باشد. با آگاهی به این امر که سیاست حاکم غرب امپریالیستی روی محور منع تولید برای باقی جهان می گردد، در نتیجه بنظر می رسد که در قالبهای جغرافیای سیاسی ما ایرانی ها قربانی یک وضعیت تاریخی جغرافیائی نیز هستیم. البته من در اینجا بطور مشخص، کاملاً از واقعیت واقعی، مرتبط به دلایل منع صدور مجوز از سوی ناشران غربی برای مترجمان داوطلب فارسی زبان حرف نمی زنم، بلکه با اتکا به شناختی که از زیست محیط اجتماعی ام در فرانسه دارم، در بازنمایی تخیلی چنین واقعیتی کوشیده ام، یعنی شیوه ای که شاید بتوانیم آن را روش ترکیبی بنامیم. ولی مانعی وجود ندارد که این تخیلات به درجات مختلف با واقعیت عینی نسبتهایی داشته باشد. در هر صورت ترجمه به مثابه کار حرفه ای، اجتماعی، سیاسی، میان فرهنگی و یا طرح شخصی برای سیاستهای حاکم در همه زمینه های نامبرده می تواند اهمیت خاصی داشته باشد و قدرتهای حاکم به سادگی حاضر نیستند کنترل خودشان را از دست بدهند.

کشف یک مانع فنی خیلی ساده

بین همه کتابهایی که تا کنون ترجمه کرده ام دست کم یک کتاب با عنوان «رساله درباره سه شیاد. موسی، مسیح، محمد» وجود دارد که به دلیل قدمت تاریخی و ناشناس بودن نویسنده آن از پوشش کپی رایت خارج شده، با وجود این انتشار آن می تواند برای مترجم مخاطراتی داشته باشد. خصوصاً به این علت که سایت آیت الله ناصر مکارم شیرازی انتشار این کتاب را جداً منع کرده اند زیرا ممکن است که موجب اختلال در ایمان مؤمنین شود. در حالی که می توانیم تأویل دیگری از این کتاب داشته باشیم و بگوئیم که می تواند به همان اندازه موجب تقویت ایمان مزد مؤمنین و یا توهم زدائی و طرح پرسشهای جدی درباره واقعیت دین باشد. در اینجا باید یادآوری کنم که ایشان همان مقام معظمی هستند که برای

شاهین نجفی بخاطر یک شوخی بی مزه در یکی از ده ها ترانه و ویدئوی افتضاح آمیزش که متعاقباً به شکل اغراق آمیزی توهین به مقدسات تلقی شد فتوای مرگ صادر کردند. یعنی حکمی که نسبت به خطا و کارهای هر چند افتضاح آمیز این خواننده خیلی اغراق آمیز بنظر می رسد. ولی سرانجام تصمیم گرفتیم با نوشتن یک مقدمه شایسته برای کتاب «سه شیاد» احتمالاً خطر فتوای احتمالی را دور سازم، و این یکتا کتاب آزاد شده از محدودیتهای کپی رایت را برای انتقام از همه مخالفت‌های خانه های انتشاراتی و در عین حال کسب تجربه عینی در زمینه انتشار در قالب کتاب الکترونیک در پلاتفرم آمازون منتشر کنم. در روند تهیه کتاب الکترونیک با مشکل فنی تازه ای روبرو شدم، زیرا جلد کتاب را می بایستی به شکل پرونده تصویری jpg یا tif برای پلاتفرم آمازون تهیه می کردم و به زودی دریافتم که «مودولهای» موجود مثل PhotoFiltre7 الفبای فارسی را نمی پذیرد، در نتیجه روند کار تدارکاتی و ارسال پرونده الکترونیک به آمازون در مرحله تهیه جلد کتاب برای ترجمه فارسی متوقف شد. چون که می بایستی نام کتاب را روی جلد می نوشتیم و با مودولهای موجود چنین کاری ممکن نبود، و «نشر آسان» نیز راهنمایی در این زمینه منتشر نکرده است. نتیجه : در حال حاضر یک ناشر مستقل فرانسوی، انگلیسی... با استفاده از PhotoFiltre7 با اندکی تلاش می تواند اینگونه مشکلات را در مرحله آماده سازی کتاب حل کند، ولی ناشر مستقل یا نویسنده ایرانی باید با قبول هزینه های ناممکن به نشر آسان مراجعه کند.

نتایج جستجوهای بعدی

در جستجوهای بعدی برای انتشار کتاب الکترونیک به زبان فارسی در آمازون، بجای راهنمایی و کشف چگونگی فنی انتشار کتاب، خانه انتشاراتی نشر آسان را کشف کردم. تا همینجا مشاهده عینی نشان می داد که ظاهراً نویسنده ها و ناشران مستقل فارسی زبان از امکاناتی که برای همکاران اروپائی شان وجود دارد فعلاً محروم هستند و عملاً باید از خانه انتشاراتی نشر آسان عبور کنند که برای انتشار هر کتاب 150 صفحه ای (بی آن بگوید صفحه شامل چند کلمه است) تقریباً 1230 دلار یعنی 1027 یورو مطالبه می کند که تقریباً معادل کمی بیش از دو ماه حقوق حداقل برای بیکاران دراز مدت در اروپاست. در نتیجه هزینه کتابی مثل «متون : استعمار در آسیا» که ترجمه جدید و کامل آن بیش از 450 صفحه استاندارد است (250 کلمه برای هر صفحه از دیدگاه من) هزینه را افزایش خواهد داد. علاوه بر این : «درآمد یا حق تالیف نویسنده از فروش هر نسخه عبارت است از قیمت تعیین شده برای فروش توسط خود شخص منهای هزینه چاپ هر نسخه (حدود 2.5 دلار برای یک کتاب 150 صفحه ای است) و سهم فروشنده (40% قیمت پشت جلد). بدین ترتیب با فرض تعیین 10 دلار قیمت فروش هر جلد سهم نویسنده از فروش آن کتاب 3.5 دلار (یعنی 35%) خواهد بود که البته قیمت کتاب های عمومی در کشورهای

خارجی معمولاً 16-19 دلار می باشد.» (برگرفته از ایمیل نشر آسان). البته در این 35٪ مالیات به دولت ایالات متحده و سپس مالیات به کشوری که نویسنده در آن به سر می برد حساب نشده است.

در نتیجه نویسنده و یا مترجم باید معادل شخصیت داستانی، جکسون کورتیس نویسنده گمنام آمریکائی در فیلم 2012 فروش داشته باشد تا ابتدا هزینه انتشار یک کتاب 100 صفحه ای را بپردازد. و به این علت که جمعیت ایران یک چهارم جمعیت آمریکاست، و جمعیت کتاب خوان ایران هم اگر یک بیستم جمعیت کتاب خوان آمریکا باشد، بازگشت سرمایه اولیه ممکن نخواهد بود. در حالی که فروش کتابی مانند «رساله درباره سه شیاد» فقط در خارج از کشور می تواند ممکن باشد و فروش آن در ایران «اسلامی» تصور ناپذیر است.

باید بگویم که موضوع کتاب از دیدگاه حقوقی، اقتصادی... از وقتی برای من مطرح شد که پی بردم که ناشران غربی برای ترجمه آثاری که مالکیت آن هستند، حق ناشر و مؤلف مطالبه می کنند، و انتشار رایگان کارهای ترجمه به هیچ وجه نه از دیدگاه حقوقی و نه از دیدگاه اقتصادی ممکن نیست و یک جرم تمام عیار به حساب می آید و فرد خاطی حتا اگر اینکار را به رایگان انجام داده باشد مجازات خواهد شد: جریمه مالی بسیار سنگین و محکومیت به زندان. در مطالعه قوانین کپی رایت پی خواهید برد که نظام سرمایه داری و طبقات حاکم چگونه از جایگاه خود دفاع می کنند. بی علت نیست که نظام سرمایه داری غرب ایالات متحده و اتحادیه اروپا برای فرادستی های خود بر جهان روش تروریستی و جنگ های اعلان نشده را بدون پرچم ملی در اتحاد با جهان اسلام جهاد طلب انتخاب کرده اند، و به تفسیر قرآن و اسلام «معتدل» توجه نشان می دهند. زیرا تروریسم و جنایت علیه بشریت در بنیاد اصل مالکیت خصوصی بر وسایل تولید حک شده است، و از دیدگاه سرمایه داری ارزش اضافی تنها ابزار اداره جهان است که امروز از تروریسم استفاده می کند. در اینجا، فعالیت فرهنگی، ادبی در ضلع اجتماعی سازی آن نیز از این قاعده و قانون نظام سرمایه داری معاف نیست. و از دیدگاه قدرتهای حاکم اتفاقاً فعالیت های تمدن ساز و والاگرایانه نباید از چنگ کنترلشان بگریزد، زیرا در تضاد با سیاست ایالات متحده، اتحادیه اروپا در پشتیبانی از تروریسم و ایجاد جنگ های فرسایشی در آفریقا و آسیا و آمریکای جنوبی قرار می گیرد. فعالیت فرهنگی در سطح توده ها بی گمان مانع بزرگی برای تروریسم و ایدئولوژی طبقاتی به مثابه منشور مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است. در نتیجه مدافعان قدرتمند «کپی رایت البغدادی» در مقابل این وضعیت اختناق آمیز، با به اهتزاز درآوردن پرچم فرهنگ ابتدال پشت ویتترین پایتخت های «دموکراتیک» جهان دود استتار ایجاد می کنند.

در توضیحات نشر آسان می بینیم که نویسنده ایرانی که در ایران زندگی می کند حتماً باید در اروپا یا آمریکا شماره حساب بانکی داشته باشد و نمی تواند مستقیماً در ایران حق تألیف خود را دریافت کند. در نتیجه نویسنده ایرانی نمی تواند درآمدهایش را به ایران منتقل کند و یا اینکه چنین کاری به سختی ولی

با شعبده بازی امکان پذیر است، یعنی قوانینی که احتمالاً در بهترین حالت برای نویسندگان ایرانی ساکن اروپا و آمریکا که توانائی پرداخت دستمزد ناشر ایرانی را داشته باشد می تواند قابل استفاده باشد. باید اضافه کنم که دستمزد چاپ کتاب الکترونیک فارسی (فرمات کیندل) به تنهائی 150 دلار است، و نوشته هائی که کمتر از 150 صفحه دارند در این هزینه تغییری ایجاد نمی کند.

روشن است که با توجه به نبود پلاتفرم برای فروش کتابهای الکترونیک و کتاب کاغذی مشابه آمازون برای ایرانیان در ایران، و اختناق حاکم و دستگاهی به نام وزارت ارشاد اسلامی و «گروه تعیین مصادیق محتوای مجرمانه» که امروز به ابزار کار رباتیک نیز مجهز شده، کاملاً طبیعی ست که نویسندگان ایرانی به سوی پلاتفرمهایی مانند آمازون جلب شوند، و حتا می بینیم که ناشران ایرانی نیز با اهداف دیگری به سوی این پلاتفرم آمده اند و از هم اکنون می توانیم کتاب قرآن (اثر خدا و نه هنوز اثر بنده خدا) و آثار خمینی را از آمازون خریداری کنیم. یعنی وضعیتی که فعالیتهای فرهنگی و نوشتاری ایرانیان را می تواند به تدریج و تا حد گسترده ای زیر پوشش کنگره آمریکا و فروشگاه اینترنتی آمازون قرار دهد. و چنین وضعیتی برای فعالیتهای فرهنگی کشوری مانند ایران چیزی بجز ورشکستگی فرهنگی نیست. حالا اینکه «جوزف بزوس بنیانگذار آمازون، بی آنکه «رسالة سه شپاد» را ترجمه کرده باشد (...) با 72 میلیارد و 800 میلیون دلار در ردیف سوم میلیاردرهای جهان قرار گرفته»، مسئله ثانوی ست.

در تماس با نشر آسان پی بردم که این خانه انتشاراتی کتاب ترجمه ای که به کسب حق انتشار از ناشر اصلی نیاز داشته باشد را نمی پذیرد زیرا در تلاشهایش برای کسب مجوز از خانه های انتشاراتی اروپائی و آمریکائی موفق نبوده... در نتیجه پی بردم که من تنها نیستم و مترجمین دیگری نیز با همین مشکل روبرو بوده اند، و حتا میانجیگری بنگاه انتشاراتی «نشر آسان» در آمریکا نیز کار ساز نبوده، و بهتر است که این بنگاه انتشاراتی در انتخاب نام تجدید نظر کند، زیرا علاوه بر مشکل مالی برای نویسندگان، مشکلات دیگری نیز وجود دارد که به «آسانی» و نه حتا «به سختی» نیز حل شدنی بنظر نمی رسد، و در نتیجه مسائل و مشکلات مربوط به ترجمه و انتشار آثار به زبان فارسی در پلاتفرمهای بین المللی اندکی از آنچه در آغاز تصور می کردیم فراتر می رود.

نویسندگی و زندگی روزمره

با وجود این در اینجا باید به یک موضوع دیگر نیز اشاره کنم و آن هم این است که به تجربه و در تماس مستقیم با برخی نویسندگان فرانسوی پی می بردم که بین وضعیت آنان و نویسندگان ایرانی فاصله ای وجود دارد. خیلی ساده می توانم بگویم که از روزی که با میشل اونفره نویسنده «رسالة خداناباوری»

برای ادای ادب و کسب اجازه انتشار ترجمه کتابش تماس گرفتم، به هر سوئی که می‌گردم به مانع مشخصی برخورد می‌کنم که نامش «پول» است.

در هر صورت، می‌دانیم که ما در ایران، برای مثال نویسنده‌ای در ابعاد استفن کینگ آمریکائی نداریم، چون که زیر بناها شبکه‌های ضروری برای به وجود آمدن چنین پدیده‌هایی را نداریم که با فروش میلیون‌ها جلد کتاب در سراسر جهان، به علاوه فیلمنامه و سناریو برای سریال‌های تلویزیونی، اگر میلیاردی نباشد حتماً ثروتش از مرز سدها میلیون دلار عبور می‌کند... سفرهای تبلیغاتی را نیز که ناشرانش به او پیشنهاد می‌کنند خیلی با اکراه می‌پذیرد و بیشتر ترجیح می‌دهد وقت آزادش را با خانواده اش بگذراند. انسان کار می‌کند و چیزی می‌آفریند، ولی کار و تولیدات انسانی نیز انسان خلاق را می‌آفریند. واقعیت خیلی ساده است، خارج از این وضعیت تاریخی برای تولیدات انسانی، نه معجزه‌ای روی می‌دهد و نه نابغه‌ای ظهور می‌کند (بجز برای ایدئولوژی بورژوائی، طبقاتی، تروریستی) اگر چنین زیربناهای شبکه‌های ارتباطاتی، تفریحات تکنولوژیک مثل سینما و تلویزیون و تأمین مالی نویسنده (که با نگارش مقاله و داستان کوتاه در نشریات محلی در آمریکا شروع شد) وجود نمی‌داشت، استفن کینگ نیز با این همه کتاب داستان وجود نمی‌داشت. در نتیجه با قطع نظر از داوری هنری درباره آثارش، می‌بینیم که چنین نویسنده‌ای در ایران وجود ندارد و تا اطلاع ثانوی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. ولی اگر بخواهیم به شکل فروتنانه‌تری به این موضوع بپردازیم، برای مثال آثار پژوهشی نزد اساتید دانشگاهی و مراکز پژوهشی، و یا نویسندگان متوسط کمابیش مشهور که از حمایت رسانه‌ها نیز برخوردارند مثل میشل اوفره فرانسوی، یا نویسنده‌های گم‌نام، می‌بینیم که در کشورهای اروپائی این نوع نویسندگان بر اساس قرارداد با خانه‌های انتشاراتی کار می‌کنند، به این معنا که خانه انتشاراتی کار پژوهشگر و یا نویسنده را خریداری می‌کند، و احتمالاً بر اساس قرارداد بخشی از فروش را نیز به نویسنده می‌پردازد. این ساز و کار برای انتشار کتاب فارسی در ایران و یا در خارج از ایران، عملاً به شکل دیگری انجام می‌گیرد، و با توجه به نمونه نشر آسان، می‌بینیم که نویسنده نه فقط باید بنویسد و اثری به وجود بیاورد، بلکه باید هزینه انتشار آن را نیز به عهده بگیرد، یعنی روندی که بسیاری از داوطلبان را از اجتماعی سازی کارهایشان محروم می‌کند. در نتیجه با توجه به وضعیت کتاب خوانهای فارسی زبان، احتمال اینکه فروش کتاب بتواند در حد هزینه‌هایی باشد که ناشران مطالبه می‌کنند خیلی کم است، خاصه ایرانیان خارج از کشور که صرفاً در اشکال تب‌آلود به سوی آثار منتشر شده می‌روند و آن هم فقط در صورتی که از سوی قدرتهای حاکم و «معتبر» امپریالیستی مورد تأیید و پشتیبانی قرار گرفته باشد. در حالی که با توجه به پیشرفتهای فنی نوین و انقلاب رایانه‌ای، انتشار کتاب می‌توانست به سادگی ایجاد وبلاگ در بلاگفا باشد، ولی «افتاد مشکلها» به محض اینکه سیاست و بازار و پول به میدان می‌آید کار فرهنگی نیز تقریباً تعطیل می‌شود، و «نمی‌شود» ها، «نمی‌توانیم» ها (...) شروع می‌شود (در مورد ایرانی باید «نباید» ها را نیز اضافه کنیم چون که «از انتشار این و آن جداً باید خودکاری کرد» و «تنبیه می‌کنیم، دست و پا و قلم می‌شکنیم» نیز وجود دارد)، یعنی ساخت و سازی

که به هیچ وجه با ساخت و ساز جهان فرهنگ و هنر و شناخت نسبتی ندارد، و به زبانی حرف می زند و مسائلی را مطرح می کند که در قطب مخالف زبان و مسائل نویسنده است. و تا جایی پیش می رود که حتا مالکیت خود کتاب را نیز از نویسنده سلب می کند.

از این وضعیت می توانیم نتیجه بگیریم که انتشار کتاب همواره در انحصار طبقه حاکم و قدرت های حاضر در صحنه است، و به گزینشهای ایدئولوژیک آنان تعلق دارد. نظام حاکم برای تضمین انحصارات خود دست کم از موانع حقوقی، مالی، اطلاعاتی بهره می برد، و البته روشن است که دستگاه ها و مؤسسات آموزشی از خانواده تا دانشگاه و مراکز پژوهشی به مرزهای طبیعی قدرتهای حاکم با بینش و نظم طبقاتی - فاشیستی تعلق دارد. در حالی که تقسیم دانش و شناخت نخستین گام واقعاً بشر دوستانه به سوی دموکراسی و تمدن پیشگام است. و همین گام هست که با مزرعه مین روبرو شده است.

نه اینکه در غرب رسانه ها کاملاً در انحصار قدرتهای حاکم باشد، ولی تفاوت تقریباً بین چند درسد ناچیز دموکراسی ست. یعنی در غرب با وجود انحصارات طبقاتی و ایدئولوژیک، نظام سرمایه داری به 4 تا 6 درسد آزادی بیان پاسخ می گوید، و این بخش ناچیز را نیز رعایت می کند، نه از این رو که به آزادی بیان و عدالت اجتماعی و امثال اینها اعتقاد یا دلبستگی داشته باشد بلکه به این علت که به مثابه سوپاپ اطمینان به آن نیازمند است، و از سوی دیگر همیشه می تواند با تکیه به این درسد ناچیز ادعا کند که دموکراسی و عدالت اجتماعی و آزادی بیان و جز اینها را رعایت کرده است. یعنی در سد ناچیزی که برای مثال، نظام سرمایه داری و دستگاه دین اسلام در ایران به آن نیازی نمی بیند، و کاملاً بر عکس به ضرب دلار نفتی و گازی و منابع طبیعی، استثمار کارگران و به ضرب سد در سد ایجاد وحشت مقدس، حکم ارتداد و تزییق ایدئولوژی و «ماتریکس» ارتجاعی، در حال حاضر هشتاد میلیون انسان را عملاً و خواهی و نخواهی به گروگان خود تبدیل کرده است. ناگفته نگذاریم که از دیدگاه تاریخی، روشهایی که دین اسلام در اعمال زور و تهدید به مرگ برای گسترش مسلمانان و حفظ «نظم» جامعه اسلامی (همیشه بر اساس شبه شناخت به نفع طبقه حاکم ظالم و قداره بند) به کار می بندد چندان بی بدیل نیست. مسیحیان در آمریکای جنوبی از ابزارهای شکنجه استفاده می کردند تا گرویدن صادقانه سرخپوستان و بومیان را به دین مسیحی تسهیل کنند. با دیدن ابزارهای دوران انکیزیسیون که در موزه های کلمبیا به نمایش گذاشته شده، پی می بریم که این ابزارهای شکنجه هر آدمی را می تواند به هر دینی «صادقانه» بگرواند. هر آدمی خیلی زود مسیحی خواهد شد، همانگونه که خطر حکم ارتداد برای مسلمانان فطری از دین برگشته، انسجام جامعه اسلامی را تضمین می کند.

پاسخ انتشارات گالیمار و ضرورت ترجمه از زبان اصلی

در اینجا باید از پاسخی که خانم جودیت اوریول مدیر انتشارات گالیمار در پاسخ به درخواست من فرستاده است یاد کنم، او نوشته است: «به روشنی درک نمی‌کنم که چرا یک ناشر ایرانی می‌خواهد متن فروید و ویلهلم یانسن (گرادیوا فانتزی پمپی...) را که ابتدا به زبان آلمانی منتشر شده و بعد به زبان فرانسه ترجمه شده، از زبان فرانسه ترجمه کند. برای تضمین کیفیت در زبان دریافتی این متن‌ها بهتر است مستقیماً از زبان آلمانی به فارسی ترجمه شود.»

البته پاسخ گالیمار خیلی حکیمانه بنظر می‌رسد، ولی در حالت کلی برای کار ادبی و ترجمه هیچ محدودیتی نمی‌تواند وجود داشته باشد. و در پاسخ به او نوشتم که آشنائی من با مبحث روانکاوی از طریق زبان فرانسه صورت گرفته، و از سوی دیگر می‌توانیم به مترجم فرانسوی کاملاً اعتماد داشته باشیم زیرا ژان بلمن نوئل متخصص روانکاوی کاربردی ست. و مترجمی نیست که مثل سیاح بی تجربه ای به سرزمین ناشناخته ای راه یافته باشد. علاوه بر همه اینها کار ترجمه گرچه از روی ترجمه فرانسه انجام گرفته می‌تواند جایگاه خودش را داشته باشد. آنهایی که این ترجمه را قبول ندارند و آن را بی اعتبار می‌دانند، می‌توانند به متون دیگری مراجعه کنند و یا با انتقادات خودشان مترجم را راهنمایی کنند، که کدام جمله و یا مفهوم به غلط ترجمه شده است.

و باز هم علاوه بر همه اینها، در ایران کمتر پیش می‌آید که کارهای ترجمه در چهارچوب آکادمیک انجام گرفته باشد، و در مورد روانکاوی می‌دانیم که در حال حاضر هیچ مؤسسه و یا انجمن روانکاوی وجود ندارد که بتواند پدرخواندگی ترجمه ادبیات روانکاوی را از زبانهای خارجی به عهده بگیرد، و ترجمه از زبان اصلی نیز به هیچ عنوان ضامن اعتبار ترجمه نیست، زیرا مترجم حتماً باید با مبحث روانکاوی آشنائی داشته باشد. در غیر این صورت به کتاب «لکان، دریدا، کریستوا» نوشته مایکل پین، به ترجمه فاجعه بار پیام یزدانجو تبدیل می‌شود که بعید بنظر می‌رسد که مترجم حتا فهمیده باشد چه چیزی را ترجمه می‌کند.

نویسندگی و ترجمه در ایران، خارج از محافل قدرت بیشتر به نوعی مبارزه اجتماعی شباهت دارد و مترجمین بر اساس سلیقه و انتخاب خودشان کتابی را ترجمه می‌کنند، به ویژه در عصر ما که به ویژه از ترس کمونیستهای ایرانی، رژیم دین-سرمایه-قاچاقچی و رشوه خوار سالار با تمام امکاناتش در حال اسلامیزه کردن همه چیز و طبیعتاً عریضه کردن زبان فارسی و پرچم ایران است و گرادیوا نیز حتماً آخرین موضوعی ست که هرگز به آن فکر نخواهند کرد. در نتیجه برای آنکه «گرادیوا، فانتزی پمپی» رمان ویلهلم یانسن و «هذیان و خواب در گرادیوا اثر ویلهلم یانسن» نوشته فروید از آلمانی به فارسی ترجمه

شود، باید مترجم داوطلبی وجود داشته باشد که به رایگان چنین کاری را به عهده بگیرد، ولی این مترجم هنوز خودش را معرفی نکرده، ولی برعکس، به شکل شگفت آوری ترجمه این رمان و تحلیل فروید از زبان فرانسه به فارسی تا کنون دو مترجم داشته است، اولی زنده یاد محمود نوائی در بیش از 60 سال پیش، و دومین مترجم این کتابها نیز در عصر حاضر خود من هستم. با این حساب که ترجمه محمود نوائی حدود 40 سال از کتابخانه دانشگاه تهران خارج نشده بوده (این گزارش به قدمت 20 سال پیش از این است) و کسی آن را برای خواندن درخواست نکرده بوده است. یعنی پس از 40 سال تنها فردی که به شکل نیابتی این کتاب را از کتابخانه دانشگاه تهران درخواست کرد، من بودم. البته ترجمه نوائی نیز بی آن که مجوز داشته باشد و حقوق کپی رایت را بجا آورده باشد، یا شماره ثبت داشته باشد منتشر شده. امیدوارم کپی رایت البغدادی از سوی دفتر حقوق بشر در سازمان ملل متحد الله العظما در نیویورک برای این کتاب و فتوکپی آن به سراغ ما نیاید، چون که این قوانین ابهاماتی دارد که در صورتی که بخواهند و ضروری تشخیص دهند می توانند به راحتی مردم را به شکل پنهان و آشکار اذیت و آزار کنند، زیرا ناتو به مثابه یکی از مجموعه نیروهای حافظ صلح مالکیت خصوصی بر کار و زندگی در سطح جهانی برای اینجور کارها سرشان درد می کند، و امثال ما واقعاً وزنه ای نیستیم.

با وجود این، شاخصی که جودیت اوریول از انتشارات گالیمار برای مردود دانستن درخواست من به زبان دیپلماتیک مطرح کرده بود، موجب شد که با کنجکاوی بیشتری به ملاقات کارهای ترجمه بروم. از جمله به ترجمه های زنده یاد محمد جعفر پوپنده مراجعه کردم که یکی از میلیون ها قربانی وارثان حاکمیت اسلام در ایران به تاراج رفته طی 1400 سال است.

یادآوری 1400 سال تهاجم اسلام به ایران برآستی از اهمیت استراتژیک خاصی برخوردار است، زیرا فرزندانی که در دوران جمهوری اسلامی در ایران به دنیا آمده اند به دلیل تبلیغات دستگاه دین اسلام در این توهم به سر می برند که گوئی در دوران پهلوی اسلام بر باد رفته بوده و جمهوری اسلامی آن را زنده کرده است... او تا پیش از اینکه به دست دین اسلام خفه شود همه کتابهایی را که در زندگی کوتاهش ترجمه کرد، از زبان فرانسه ترجمه کرده بود. کتاب «تاریخ و آگاهی طبقاتی. پژوهشی در دیالکتیک مارکسیستی» اثر جرج لوکاچ یکی از همین کتابهاست و از ترجمه فرانسه به فارسی ترجمه کرده است. و این مسئله برای ایرانیان مشکلی به وجود نیاورده است. البته در اینجا باید موضوع کپی رایت را نیز یادآور شویم، در پی دی افی که به شکل رایگان در اینترنت می توانیم آن را دانلود کنیم، می بینیم که وضعیت این کتاب نیز در رابطه با کپی رایت چندان روشن نیست، گرچه در صفحات اول نوشته شده «کلیه حقوق محفوظ است» ولی هیچ نشانی از کپی رایت نمی بینیم، و معنای «کلیه حقوق محفوظ است» روشن نیست.

از سوی دیگر با توجه به همه تبلیغات اپوزیسیون های ایرانی در خارج از کشور که سالانه برای قتلهای زنجیره ای دسته سینه زنی براه می اندازند، با اندکی جستجو درباره سرنوشت ترجمه های این

مترجم ناکام پی می بریم که آثار ترجمه او هنوز منتشر نشده و تا امروز ناشران به هر دلیلی از انتشار کارهای او امتناع کرده اند. در خارج از کشور نیز هیچ تلاش خاصی برای عرضه کارهای این مترجم جان باخته صورت نگرفته و همین امر یک بار دیگر نشان می دهد که برای اپوزیسیون های ایرانی پنتاگونی افشای حرکات دستگاه دین سالار در ایران صرفاً جنبه تبلیغاتی دارد، در غیر این صورت برای کارهای فرهنگی پیشیزی ارزش قائل نیستند، و فقط به قربانی نیازمندند تا دستگاه تبلیغاتی شان را به نفع سیاستهای استعماری و استثماراری علیه ایران تغذیه کنند، و از این منظر مانند اغلب امور دیگر از دیدگاه ایدئولوژیک با رژیم حاکم تفاوت ماهوی ندارند. گرچه انتشار ترجمه های زنده یاد محمد جعفر پوینده، برای او اجاره خانه نخواهد شد، حالا دیگر به درد او نمی خورد، ولی می توانست برای بازماندگان نشانه ادامه مبارزه برای زندگی باشد، که در حال حاضر چنین نشانی در مورد دستها نزد این قوم آواره و سرگشته دیده نمی شود.

نمونه دیگری از کارهای ترجمه که از متن ترجمه فرانسه به فارسی ترجمه شده، کتاب «هنر و زندگی اجتماعی» اثر پلخانف است که آقای منوچهر هزارخانی آن را ترجمه کرده. ولی اولاً مترجم تنها نیمی از همه کتاب را ترجمه کرده، در ثانی از کتاب اصلی هیچ نشانی دیده نمی شود، و ما صرفاً به دلیل حضور برخی کلماتی که در متن با الفبای لاتین و به زبان فرانسه نوشته شده می توانیم حدس بزنیم که «هنر و زندگی اجتماعی» از متن فرانسه به فارسی ترجمه شده، ولی نشانی از ناشر کتاب فرانسه در متن ترجمه فارسی نمی بینیم.

در اینجا برای اطلاع عمومی باید یادآور شوم که این کتاب را انتشارات سوسیال Editions Sociales به تاریخ 1949 در پاریس منتشر کرده و مانند تمام کتابهای دیگر در این خانه انتشاراتی حق ترجمه و باز تولید و انتشار آن زیر پوشش کپی رایت است. جستجوی من درباره این کتاب به این علت بود که قصد داشتم آن را ترجمه کنم، و منتظر پاسخ انتشارات سوسیال برای کسب حق انتشار ترجمه فارسی برای کتابها دیگر بودم. به همین علت به کشف این ترجمه در وضعیتی که در بالا اشاره کردم نائل آمدم. علاوه بر این، عملاً می بینیم که کار ترجمه نمی تواند فقط به کار ترجمه منحصر باشد، و قوانین و تشریفات وجود دارد، مثل کپی رایت که خوب و یا بد، مترقی و یا ارتجاعی... ملزم به رعایت آن هستیم و یا اینکه در رفع مشکلات آن بکوشیم، ولی چنین امری مثل خیلی های دیگر به مسائل و مشکلات آقای هزار خانی تعلق نداشته است.

در هر صورت، فعالیتهای فرهنگی و آفرینش هنری و ادبی و از جمله کار ترجمه و مناسبات میان فرهنگی باید قانونمند باشد. ولی در اینجا عملاً می بینیم که نه فقط قوانین موجود مثل کپی رایت موجب توقف کار فرهنگی و میان فرهنگی شده بلکه قدرتهای حاکم بیش از پیش سیاست تروریسم فرهنگی را در پیش گرفته اند، و البته برای خرید و فروش هواپیماهای اولترا مدرن ارباس و بوئینگ 737 مشکلی وجود نداشته است. حج عمره به راحتی برگزار خواهد شد و حاجیان خوشبخت خواهند شد و به بهشت

خواهند رفت و خوشبختانه از حال و روز ما دوزخیان بی اطلاعند. معاملات پر سود شرکت توتال و شیرینی خوران نیز به هول و قوت الهی موجبات سعادت خوشبختی برگزیدگان و خبرگان را فراهم می کند.

قدرت حاکم در ایران با اسلامیزه کردن زندگی و سپس اسلامیزه کردن علوم انسانی (تحریف شناخت به نفع شبه شناخت) و انباشتن وقت آزاد با مراسم دینی به ضرب اعمال زور و تهدید به مرگ و به تعلیق درآوردن حل مسائل و مشکلات بزرگ جامعه جوان ایرانی، و در نتیجه با گروگان گیری ملت ایران... و قدرتهای امپریالیستی نیز برای حفظ منافع یک عده ناچیز از میلیاردرها، شبیه یک جمعیت 2000 نفره در جهان، با اتخاذ سیاست تروریستی و طرح های جنایتکارانه فقط در پی گسترش آن چیزی هستند که در ادبیات انتقادی آن را ناتوی فرهنگی یا تروریسم فرهنگی می نامیم. که در هر دو صورت باید بدانیم که همواره با ایدئولوژی و فرهنگ طبقاتی طبقه حاکم روبرو هستیم.

مشاهده واقعت عینی خیلی ساده است، اینجا تعدادی کتاب از زبانهای خارجی به فارسی ترجمه شده ولی اجازه انتشار نداشته است. این وضعیت به هر دلیلی به توقف کار ترجمه و فعالیتهای فرهنگی انجامیده که یکی از اسبابهای کار پژوهشی ست (و خیلی چیزهای دیگر)، ولی از سوی دیگر می بینیم که محافل قدرت انحصارات خودشان را بر پا می کنند. نمونه اخیر، کتاب «بر فراز موج نوین کمونیسم» نوشته دکتر امیر حسن پور است که در آمازون منتشر شده می تواند قابل توجه ما باشد. ایشان احتمالاً 1200 دلار ضروری برای هزینه انتشار چنین کتابی را در اختیار داشته اند. هر که بامش بیش برفش بیشتر، چشم حسود کور. ولی مسئله فقط به دلارهای ضروری برای انتشار کتاب خلاصه نمی شود. مسئله و مشکلی که ما با آن روبرو هستیم روشهای امپریالیستها و ناتوی فرهنگی ست که در همه جا به یکسان عمل می کند.

طی جنگ لیبی و به همین گونه طی جنگ کنونی در سوریه، یک ویتترین برای افکار عمومی غرب و مردم جهان ایجاد کردند تا نشان دهند که در این کشورها مبارزه واقعی بوده و علیه «دیکتاتور» صورت گرفته، و افرادی مثل خانم بسما قزمانی Bessma Kodmani دختر سفیر سابق سوریه در فرانسه، که از کودکی در مدرسه مسیحی فرانسیسکن فرانسه در دمشق تحصیل کرده، از خانواده های پر نفوذ در زندگی سیاسی سوریه را به صحنه آوردند تا نشان دهند که جنبش دموکراتیک و مدافعان آن در سوریه چه کسانی هستند (جمع دوستان سوریه به ابتکار فرانسه)، یعنی تعدادی از شخصیهائی که ظاهراً در کتراست خیلی چشمگیر با مزدوران مسلح و داعشی ها و النصره ها و القاعده هائی هستند که ما در گزارشات ویدئویی در یوتوب می توانیم شقاوتهایشان را از راه دور تماشا کنیم، و این نوع فعالانی که با قاشق نقره ای در دهانشان به دنیا آمده اند، البته هیچ نسبت عینی با تروریستها ندارند، و جهاد طلبان «دموکراتیک» که اروپائی ها و آمریکائی ها هنوز هم آنها را ستایش می کنند و امیدهای بسیاری را در چهارچوب راهزنی

جهانی به آنها گره زده اند... داعش ها هرگز رنگ این افراد را ندیده اند. و هیچکس نیز بسنا قضامی را با کلاشنیکوف یا فاماس در حمص یا حلب ندیده است.



گفتگوی رادیو بین المللی فرانسه با بسما قزمانی

این نوع «شورشگران دموکراسی خواه» سوری که زبان فرانسه را مثل زبان مادریشان صحبت می کنند، ظاهراً روشنفکر، و حتماً متفکر، منبع آگاه، آزادیخواه، پژوهشگر و استاد روابط بین المللی در دانشگاههای پاریس، فعال اجتماعی و با یک خروار پست و مقام دانشگاهی... بجز پرده استتار برای سیاستهای تجاوزکارانه و جنایتکارانه سرمایه داری جهانی در عرصه رسانه ها و برای تفسیر و تعبیر تحریف آمیز چگونگی جنگ در سوریه و توجیه خواست «سرنگونی بشار اسد» هیچ نقش دیگری بازی نمی کنند، و احتمالاً به آخرین رؤیاهای فرانسه برای کسب قیومیت مجدد سوریه در قرنهای گذشته تعلق دارند. ولی به ویژه بسما قزمانی از دیدگاه نمادینه برای فرانسه معنای خاصی باید داشته باشد زیرا مادر او خواهر زاده جمال مردام بی Jamil Mardam bey یکی از رهبران سیاسی دوران پسا استعماری فرانسه در سوریه است، و گوئی امروز دوباره و اینبار به خدمت استعمار بازگردانده شده است. یعنی رؤیائی بر باد رفته که در صورتی که در آینده برای جنگ در سوریه دادگاه بین المللی عادلانه ای تشکیل شود، جرائم جنایتکارانه فرانسه در سوریه مثل آفریقا بسیار سنگین خواهد بود. ولی چنین دادگاهی که رسمیت بین المللی داشته باشد تقریباً هرگز تشکیل نخواهد شد و بنظر می رسد که این جنایتکاران باید سربلند از میدان بیرون بیایند و حتا جمهوری اسلامی ایران هدایای خوبی برای آنان در نظر گرفت که یکی از آنها خرید ارباس و یا بوئینگ 737 است، احتمالاً برای بجا آوردن حج عمره به کوری چشم 40 میلیون جوان رشید بیکار ایرانی. این سیاست مکارانه کشورهای امپریالیستی غرب در رابطه با اپوزیسیونهای ایرانی نیز

باید مورد توجه ما باشد. البته باید گفت به یمن اختناق دستگاه دین اسلام در ایران، زیرا اگر در کشور ما اندک آزادی وجود می داشت، و اگر فرد ایرانی حتا اندکی آدم بحساب می آمد، غرب امپریالیستی هرگز بفکرش خطور نمی کرد که این جانوران را بجای اپوزیسیون ایرانی راه اندازی کند. دانشگاه های اروپا و آمریکا و کانادا، و خلاصه در غرب آتلانتیست انباشته از دکترهائی ست که با دریافت بودجه های مشکوک پنتاگونی و احتمالاً لابی های ایرانی (سوری و جز اینها) مدافع سرمایه داری غرب، طرح های امپریالیستی را دائماً با فانتسمهای خودشان مخلوط می کنند. و یار گیری و تقسیم کار بین امپریالیستها و اپوزیسیونها همیشه همان گونه که در مورد بسما قضمانی دیدیم، از بین طبقات حاکم است. از همین رو می توانیم نتیجه بگیریم که حضور مدارس مسیحی فرانسوی در کشورهای «جهان سوم» به سرمایه گذاریهای دراز مدت طرحهای استعماری و فعالیتهای «میان فرهنگی» با اهداف مشکوک تعلق دارد. با آگاهی به این امر که سابقه مناسبات ایرانیان و از جمله مردمانی که در منطقه سوریه باستان می زیسته اند با جهان و ایدئولوژی مسیحی بسیار قدیمی و به گذشته های دور باز می گردد (برای این موضوع مراجعه شود به کتاب «دو قرن سکوت» اثر دکتر عبدالحسین زرین کوب).

این موضوع یارگیری در بزنگاه های تاریخی را با نگاهی به فهرست مطالب کتاب دکتر امیر حسن پور پی گیری می کنیم، و به روشنی در می یابیم که ایشان با چه چوبی خودشان را گرم می کنند: «آزادی زنان» که جزئی از ترکیبات سالاد چهار فصل رسانه های ایرانی پنتاگونی ست، بزرگداشت «قیام آمل» که از دیدگاه من به دوران جنگ عراق و ایران باز می گردد و تلاشی بود برای ایجاد هرج و مرج در داخل (60 درسد اعضای آن را نیز گروه های جدائی طلب کردستانی تشکیل می دادند و کل قیام فراتر از 100 نفر نبود، گروهی از آنان کشته و پس از هزیمت نهائی یا تیرباران شدند و یا الان در وضعیت پناهندگی در کشورهای اروپائی به سر می برند)، و تا بزرگداشت طرح آشکار تجزیه ایران که از جمله طرحهای امپریالیستی فعال ایالات متحده در خاورمیانه است. در نتیجه باید هوشیار باشیم تا بدرقه آستر «حزب کمونیست ایران» در این کتاب ما را گول نزنند، چنین حزبی عملاً وجود خارجی ندارد و ترفندی ست برای جذب بی خبران برای طرح های امپریالیستی و بی اعتبار کردن کمونیستهای ایرانی. زیرا در این ساعت، هر گونه طرفداری از تجزیه ایران و یا فدرالیسم و به میان آوردن «ملیتهای ایران» مستقیماً به طرح های پنتاگون و سازمان سیا وصل می شود.

در نتیجه می بینیم که نخستین ساکنان کتاب فروشی آمازون به زبان فارسی چه کسانی هستند و چه چیز هائی منتشر می کنند. البته کتاب قرآن و رساله امام خمینی را هم می توانیم در آمازون خریداری کنیم.

در وضعیت کنونی، کشف می‌کنیم که مشکلات مربوط به انتشار کتاب، کار نویسندگی یا ترجمه، خلاقیت هنری، آموزش و پژوهش، آزادی بیان... واقعاً نمی‌تواند به شکلی که اپوزیسیون‌های ایرانی از آن حرف می‌زنند به اختناق حاکم در ایران خلاصه شود.

باید مدتها با موانع، مسائل و مشکلات کار فرهنگی و به تبع آن با مسائل و مشکلات میان فرهنگی ایران و جهان دست و پنجه نرم کنیم تا به عمق آنها پی ببریم و سپس احتمالاً برای مقابله با کاستی‌های موجود اقدام کنیم. می‌گوییم اقدام کنیم، ولی احتمال اینکه وضعیت به حالت رکود باقی بماند و بی‌هیچ تحولی تا فروپاشی احتمالی نظام سرمایه‌داری ادامه یابد. با آگاهی به این امر که در دورانی که قدرتهای حاضر در صحنه جهانی از همه امکانات و فن‌آوریهای نوین برای تحریف واقعیات و هدایت افکار عمومی در راستای اهداف سلطه‌جویانه، منافع نظام سرمایه‌داری که چیزی بجز جنایت علیه بشریت نیست سوء استفاده می‌کنند، دستیابی به حقیقت و درک ساخت و سازهایی که ما را از کار باز می‌دارد به سختی ممکن خواهد بود. و راه حل البته می‌تواند منتظر بماند.

تمدن و النای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و میراث فرهنگی در سطح بین‌المللی

در اینجا باید یادآوری کنیم که بحث درباره وسایل تولید و جایگاه آن در جامعه یک موضوع بسته نمی‌تواند باشد، بلکه درک ما وقتی می‌تواند تعمیق یابد که آن را در متن تمدن بررسی کنیم و به زمینه‌های آموزشی و سپس آثار از هر نوعی و از جمله آثار هنری گسترش دهیم یعنی در آنجائیهایی که **والاگرایی** با تکیه به شناخت و دست‌آوردهای تمدن بشری در هر دوره ممکن شده است. بی‌گمان بازشناسی **والاگرایی** و تعیین سرنوشت خلاقیت علمی، فنی و هنری نزد افراد به رشد نیروهای مولد و شناخت عمومی و درجه فرهنگی جوامع بستگی دارد، در برخی جوامع مثل ایران شناخت و خلاقیت به بهانه‌های انحرافی و متناقض سرکوب می‌شود و حتا با توجه به قوانین دین اسلام در عصر حاضر، شناخت و خلاقیت و هر چیز دیگری مثل نفس کشیدن، در صورتی که اگر به ارتقاء و گسترش دین، فرهنگ، زبان و شناخت اسلامی که نقطه آغاز و پایان آن در 1400 سال پیش در مکه و مدینه، و بین راه مکه و مدینه تکوین یافته (...) و برای ابد و ازل و برای همه جهان بشریت تثبیت شده نیانجامد، در غایت امر محکومیت مرگ به همراه خواهد داشت. من این موضوع را خیلی سریع بیان کردم. کوتاه سخن: افرادی که از مسیر مکه و مدینه خارج می‌شوند، منحرف بوده و جامعه اسلامی را منحرف می‌کنند، پس ضروری است تا از زندگی محروم شوند تا جامعه اسلامی بتواند مثل عروسک کوک کرده به وظایف دینی و عبادت خدا به مثابه مهمترین و اصلی‌ترین فعالیت انسان روی کره زمین ادامه دهند. از سوی دیگر مرگ در قطب دیگری نیز ضرورت خواهد داشت، زیرا انسجام جامعه اسلامی به مرگ داوطلبانه اعضای خود، یعنی «شهادت» به مثابه یگانه شکل از «والاگرایی» برای تداوم حیات خود، نیازمند است. با آگاهی به این امر که «شهادت»

در زبان غیر دینی به مفهوم والاگرائی واقعی نیست بلکه آن را تحریف می کند، و نتیجه چنین انحرافی به توقف اندیشه، تمدن و بطور خلاصه توقف انسانیت به مفهوم واقعی کلمه می انجامد. یعنی موضوعی که ما در حال حاضر به شکل روزمره با آن روبرو هستیم، داعشی ها هر آن می توانند سر راه ما سبز شوند و دست به عملیات انتحاری بزنند. با وجود این محکوم به نابودی هستند، و تا وقتی که در راستای منافع امپریالیستها ضروری باشند دوام خواهند آورد. ولی چنانکه تاریخ نشان داده است ادیان در مقابل تاریخ تاب مقاومت ندارند و از بین خواهند رفت. زیرا به گفته استاد تاریخ هنر ماکسیم کولومب «آستانه ای وجود دارد که مرز نوع بشر و یا فرد آدمی را تعیین می کند، که فراتر از آن انسان وجود ندارد» (3) نمونه آن را می توانیم در شخصیت یا موجود تخیلی «زامبی» یا مرده های دوباره به زندگی بازگشته ببینیم، یعنی همان مرزی که فراتر از آن انسان وجود ندارد، و فقط چیزی ست شبیه انسان که در عین حال نماد نگرانی های انسان مدرن امروز را بازنمائی می کند. مسائل و مشکلات نویسندگان و مترجمان واقعاً در قلب چنین کارزاری واقع شده است. در نتیجه ما از هر سو به محاصره مرگباری محکوم شده ایم. همین وضعیت، سرنوشت ما ایرانیان را در متن جغرافیای سیاسی نیز رقم می زند، زیرا نفوذ در جامعه ای اسلامی و در نتیجه بر اساس تجربه عینی حتماً عقب افتاده و فاقد فرهنگ پیشگام برای امپریالیستها و نظام سرمایه داری ساده تر خواهد بود. به همین علت در مناسبات میان فرهنگی ایران و جهان، می بینیم که این مناسبات بیشتر یک سویه است. غرب امپریالیستی درباره ایران در راستای اهدافش به اطلاعات نیازمند است و این اطلاعات را نیز اساتید به خدمت گرفته شده و دانشجویان علوم انسانی که از بورس های پنتاگونی (یا خصوصی) بهره مندند برایشان تهیه می کنند: کی و کجا رفسنجانی عطسه کرده و یا محمود احمدی نژاد درباره این و آن چه فکر می کند و امثال اینها. ولی وقتی کار به انتقال آثار غربی به جامعه ایرانی برخورد می کند، نه فقط از بورس خبر نیست بلکه می بینیم که خانه های انتشاراتی غرب گوئی در یک همایش عمومی و یکپارچه با اتکا به کپی رایت و استناد به حق مالکیت خصوصی بر این یا آن اثر، و هزار و یک دلیل محکمه پسند دیگر مانع داوطلبانی می شوند که صرفاً با انگیزه های والاگرایانه و فرهنگی به ترجمه آثار غربی تمایل نشان می دهند. البته این وضعیت یک سویه همیشه هم منفی نبوده، زیرا برخی از برجسته ترین و مشهورترین آثار نویسندگان معتبر ایرانی اتفاقاً در غرب و با استفاده از کتابخانه های غربی نوشته شده، مثل کتاب «تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق» اثر عبدالهادی حائری. به موضوع خودمان باز می گردیم.

با وجود کپی رایت و همایش عمومی ناشران غربی که معمولاً و با توجه به تبلیغات حقوق بشری و یا جامعه مدنی، در شرایطی که حاکمیت دین سالار در ایران همه چیزی را به اسلام درآمیخته است، می بایستی مشوق داوطلبان فعالیتهای فرهنگی مثل کار ترجمه باشند، ولی با شگفتی می بینیم که مشخصاً در راستای تمایلات وزارت ارشاد اسلامی در ایران و در راستای بسته نگهداشتن جامعه ایران، و از سوی دیگر به نفع اپوزیسیون دست پروده امپریالیسم جهانی در هماهنگی با طرح های سلطه جویانه و جنایتکارانه

حرکت می کنند. در نتیجه فعالیتهای فرهنگی و میان فرهنگی صرفاً به انحصار قدرتهای حاکم و طرح های آنان واگذار می شود.

مخالفت ناشران غربی با ترجمه فارسی آثاری که مالکیت آن را در اختیار دارند، و در نتیجه جلوگیری از فعالیت مترجمین آزادی که در خارج از محافل قدرت به سر می برند، در عین حال با سیاست خارجی کشورهای امپریالیستی در هماهنگی قرار می گیرد. زیرا اگر ناشران غربی با ترجمه آثارشان به زبان فارسی موافقت می کردند، پیامد چنین رویکردی به طرح موضوعات دیگری و به میدان آمدن انواع دیگری از ایرانیان می انجامید که به رسمیت شناختن آنان و گسترش فعالیتهایشان می توانست طرح و ترکیب و گفتمان اپوزیسیون های قابل قبول غرب امپریالیستی را تحت تأثیر قرار دهد، و خیلی زود با دکوراسیون ویتترین «میان فرهنگی ایران» که از سوی قدرتهای امپریالیستی برای اهداف تجاوز و کارانه تدارک دیده شده در تضاد آشکار قرار گیرد.

چنین وضعیتی برای حاکمیت دین سالار در ایران برای اسلامیزه کردن علوم انسانی تا متبرک کردن بوئینگ 737 و ارباس یک سعادت اجباری بنظر می رسد.

تا همینجا می توانیم نشان دهیم که اختناق و نقض آزادی بیان، آزادی دسترسی به رسانه ها، آموزش و مناسبات و مبادلات سالم میان فرهنگی، کاملاً خلاف تبلیغات اپوزیسیون های ایرانی پنتاگونی، خاص حاکمیت دین سالار در ایران نیست، بلکه شواهدی در دست داریم که می گوید محافل قدرت در اروپا و غرب امپریالیستی نیز شریک همین جرائم ضد بشری هستند. آنانی که اعتبار خود را با گرفتن عکس یادگاری با سناتور جهاد طلب و داعشی آمریکائی آقای مک کین گره زده اند، و یا آنانی که مثل علی میر فطروس که در گذشته ای نه چندان دور دائماً برای مقامات آمریکائی نامه های فدایت شوم می نوشتند و برای بمباران ایران هدفهای استراتژیک پیشنهاد می کردند، بی گمان با نوشته های فرانسوا اگراویه ورشائو بیگانه اند. به بیان دیگر، این سیاست امپریالیستی و اختناق آمیز موجب شده است که ایرانیان از آشنائی با بخش پیشگام و آنچه از بشریت به مفهوم عمیق و والاگرایانه کلمه در غرب باقی مانده بی اطلاع بمانند. اساتید و دانشجویان و پژوهشگران ایرانی در دانشگاه های اروپائی نیز بجای آشنائی با این بخش از جامعه غربی و به عهده گرفتن نقش میانجی فرهنگی بین غرب پیشگام و ضد امپریالیستی و ایران، درباره رفسنجانی و احمدی نژاد و رویکردهای این و یا آن آیت الله تحقیق می کنند و می نویسند، و البته نه در راستای نقد دین و اهداف اجتماعی، بلکه برای ایفای نقش پادو برای طرحهای امپریالیستی علیه کشور خودشان. غرب امپریالیستی به همان اندازه تمدن ستیز است که اسلام، حتا می توانیم مدعی شویم که غرب امپریالیستی از جمهوری اسلامی ایران نیز تمدن ستیزتر است زیرا با ارتجاعی ترین بخش از جهان اسلام هم پیمان شده و حتا پس از حملات تروریستی به پاریس و شهرهای دیگر در فرانسه، دست از سیاستهای امپریالیستی و به قول رئیس جمهور روسیه ولادیمیر پوتین دست از «بازیهای خطرناکشان»

برنداشتند. زیرا چنین رویدادهای فجیع و وصف ناپذیری از دیدگاه سرمایه داران و شرکتهای چند ملیتی از اولویت خاصی برخوردار نیست، و همچنان با ابزارهای تروریستی، رشوه دهی و ارتکاب به جنایت علیه بشریت و به پا کردن آتش جنگ روی تمام کره زمین و ماه و خورشید دست گذاشته اند، و تنها به این شرط که برای نظم نوین جهان سودآور باشد.

مسائل زیبایی شناسانه

این وضعیت را می توانیم با طرح پرسشهایی چند روشتر کنیم. برای مثال، درباره حق مؤلف و ناشر، می توانیم بپرسیم مالک این و یا آن اثر که غالباً از مالکیت خود نویسنده نیز خارج شده، در حالت کلی و خارج از مبحث کپی رایت، تا کجا می تواند حقانیت داشته باشد و یا بر اساس کدام اصل و قاعده باید حق داشته باشد که برای آینده و سرنوشت اثر و سیر تحولی آن نزد خوانندگان و مترجمان احتمالی تصمیم بگیرد؟

واقعاً به چه دلیل خردمندان ای انتشارات گالیمار با ترجمه فارسی این و یا آن کتاب می تواند مخالف باشد و با استناد به قوانین کپی رایت جلوی چنین فعالیتهایی را بگیرد؟ آیا چنین قوانینی که از آثار در وضعیت گسترش یافته آن جلوگیری می کند، به تخریب مجسمه بودا به دست طالبانی ها شباهت ندارد؟

شوپنهاور در کتاب «نویسندگان و شیوه بیان» بر این باور است که «دست مزد و ممنوعیت بازتولید، در غایت امر به ویرانی ادبیات می انجامد» و با تفکیک انواع نویسندگان می گوید که تنها نویسنده ای که برای بررسی موضوع می نویسد و پیش از نوشتن درباره موضوعش اندیشیده است شایستگی خوانده شدن دارد، «افتخار و سود در یک پاکت جای نمی گیرد... وضعیت اسفناک ادبیات معاصر در آلمان و در خارج، از تجارت کتاب منشأ می گیرد...»

بی گمان انتقادات شوپنهاور را باید درباره نویسنده ها و خانه های انتشاراتی درک کنیم که فقط برای سود و کسب درآمد کار می کنند، ولی من فکر می کنم که مانعی وجود ندارد تا نویسندگان و کارگران فرهنگی از میوه کار خود بهره مند شوند. یکی از وظایف دولت سوسیالیستی پشتیبانی از فعالیتهای فرهنگی و علمی و قابل دسترسی ساختن میراث فرهنگی برای همگان است. به این معنا که اثر ادبی (علمی و هنری) خصوصی نمی تواند وجود داشته باشد، هر اثری به محض اینکه به جامعه عرضه می شود، از وضعیت خصوصی خارج می شود، و با حفظ اصلیت هنرمند یا دانش پژوه و باز شناسی فردی، بخشی از سرنوشت اثر به خوانندگان و مصرف کنندگانی باز می گردد که به سهم خود آزادانه به تولید کننده اثری تازه تبدیل می شوند.

ساخت و ساز جبهه مشترک امپریالیسم جهانی، کپی رایت، اپوزیسیون ایرانی پنتاگونی و حاکمیت سرمایه داری دین سالار ایرانی علیه آزادی بیان، علم، شناخت، بسته نگهداشتن جامعه ایران و کنترل مناسبات بین المللی و داد و ستد بین المللی در تمام سطوح اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، وقتی آشکار می شود که ما با دقت بیشتر واقعیات اجتماعی و از جمله مناسبات بین المللی بین ملت‌ها را در جزئیات آن زیر ذره بین مورد بررسی قرار می دهیم. جزئیات در اینجا، برای مثال، یعنی کار ترجمه به مثابه وسیله ای برای انتقال اندیشه و شناخت از یک زبان به زبان دیگر، معرفی یک نویسنده از یک جامعه و فرهنگ به جامعه و فرهنگ دیگر، به هدف ارتقاء شناخت و ارتباط با جهان خارج در سطح توده های مردم جهان. کار ترجمه، باز هم یعنی بزرگداشت میراث فرهنگی در سطح تمام جهان و به مثابه سنگ بنای فعالیت و خلاقیت انسانها در حال و آینده و سرانجام یعنی کار تمدن ساز. و چنین فعالیتی ست که ما امروز به مشکلات و موانع آن پی می بریم، بی آنکه واقعاً به شناخت جامع همه پیچ و مهره های آن دست یافته باشیم.

امروز، همه آنانی که درباره والاگرائی نوشته اند، همه آنانی که در هر رگباری که گروهی بی گناه را از زندگی محروم کرده، پشت میکروفون در رسانه ها عملکرد استراتژیک فعالیت فرهنگی و تشویق والاگرائی را به مثابه ابزار کار اجتماعی مطرح کرده اند، دست کم باید به این حجم (؟) از نوشته ها و ترجمه های متوقف شده که به رایگان نوشته و یا ترجمه شده نگاهی بیاندازند و تروریستهای اصلی که والاگرائی را در نطفه خفه می کنند شناسائی کنند.

نتیجه

با توجه به قوانین کپی رایت، با وجود این همه سایت و رادیو و تلویزیون برای ایرانیان خارج از کشور که همه انقلابی و جمع مخالفان «دیکتاتورها» را تشکیل می دهند، و با وجود انبوهی از کتابهای برخی ایرانیان خارج از کشور در کتابخانه های شهرداری شهرهای بزرگ اروپائی و کاروانهای تبلیغاتی بین المللی که غالباً برای «سینمای ایران» به راه می افتد، و این همه کنسرت و داریه و تمبک و وزوز کمانچه سنتی و چهچه بلبلی تا موسیقی رپ آمیخته به شیطان پرستی و خیلی چیزهای دیگر به مثابه «مؤلفه های» مدنی، و تبلیغ برای حقوق بشر و آزادی بیان، و تب های 40 درجه مثل تب جنبش سبز و امکاناتی که در سراسر جهان غرب در کشورهای عضو ناتو به همین مناسبت سازماندهی کردند و از جمله کاربست تاکتیک رایج سازمان های اطلاعاتی در جهان سرمایه داری یعنی توطئه قتل یا تجاوز و امثال اینها برای ایجاد هرج و مرج (سازنده)، مثل قتل ندا آقا سلطان برای تداوم «انقلاب»، ولی از سوی دیگر می بینیم که کار ترجمه به هدف انتشار و اجتماعی سازی آن برای برخی ایرانیان در داخل و به ویژه در خارج از ایران (که باید به قوانین رایج در کشورهای میزبان اروپائی مقید باشند) به موانع حقوقی و مالی و جز اینها

برخورد کرده است. یکی از ده ها پرسشی که می توانیم در رویارویی با چنین مشکلی مطرح کنیم، این است که اگر ما ایرانیانی که در منطقه جغرافیائی غرب زندگی می کنیم از کار فرهنگی و میان فرهنگی مثل انتخاب کتاب برای ترجمه باز داشته شویم، آیا نقض حقوق بشر هست یا نیست؟ آیا چنین وضعیتی ما را از تعیین سرنوشت میان فرهنگی کشورمان با جهان خارج محروم نمی کند؟ این وضعیت اختناق آمیز برای ایرانیان از چه زمانی آغاز شده؟ که پس از 40 سال زندگی در کشور میزبان حق انتشار حتا یک کتاب را نیز نداشته باشیم؟ در این 40 سال گذشته، برای مثال، چه تعداد کتاب از فرانسه به فارسی و بر عکس ترجمه شده و چگونه؟

حق داریم علیه رژیم اسلامی بنویسیم... ولی حق نداریم هانری لوفور را ترجمه و منتشر کنیم. حق داریم برای تجزیه ایران و عملیات تروریستی علیه کشور خودمان اقدام کنیم و از حقوق پناهندگی در غرب بهره ببریم ولی نمی توانیم الفبای جنگ برتولت برشت را به شکل قانونی منتشر کنیم، می توانیم از حقوق بی کاری برخوردار باشیم ولی نمی توانیم از کاری که می دانیم و می توانیم بهره مند شویم.

عملاً با توجه به قوانین کپی رایت، می بینیم که دایره فرهنگ طبقاتی به دور خودش بسته می شود، و فقط دست قدرتمندان و عاملان آنان را برای اهداف سلطه جویانه شان باز می گذارد، و تلاشها و تمایلات طبیعی آفرینشگرانه که در هر انسانی وجود دارد، در تلاش برای تحقق بخشیدن به چنین تمایل طبیعی و ضروری، با عبور از تمام مشکلات و محدودیتهای طبقاتی، در آستانه اجتماعی سازی آن به مانع برخورد می کند. ما این مانع را در حالت کلی جزئی از جوهر نظام سرمایه داری و اصل مالکیت خصوصی بر وسایل تولید می دانیم که امروز بیش از هر دوران دیگری برای تداوم حیات خود به روشهای تروریستی و ایجاد جنگهای فرسایشی متوسل می شود.

به پایان این مقاله رسیده ام ولی باید دوباره در مورد کاستیهای این نوشته اظهار تأسف خودم را اعلان کنم، زیرا راه حل فوری برای عبور از این سد و معبرها عرضه نکرده ام، بجز فراخواستی که به تغییر و تحول در کپی رایت اشاره دارد، گرچه راه حل و عبور از این مشکل به عهده من تنها نیست. با وجود این امیدوارم با این نوشته در برخی توهّمات در اذهان عمومی درباره فضای باز و آزاد غرب تردید ایجاد کرده باشم، و به همین گونه تلاقی دادن کپی رایت با برخی ضروریات و نیازهای فرهنگی در تلاقی با سرنوشت آثار هنری و علمی و خود فعالیت هنری و علمی در سطح توده ها در عرصه مصرف و تولیدات فرهنگی، میراث فرهنگی در ابعاد ملی و بین المللی، جایگاه فاعلان شناسنده و داوطلبان جهان فرهنگ و هنر و شناخت... ما تمایلات والاگرایانه و تحقق و تجسم آن را در آثار انسانها در سر تا سر گیتی، در هر کجا که چنین کاری تحقق یابد، باید از آن خودمان بدانیم و از آن دفاع کنیم. کار ترجمه و ایجاد تشکیلاتی برای دریافت این بخش از دست یافته های بشری و خلاقیتهایشان بخشی از این کار ضروری و تمدن ساز است. درغیر این صورت، منافع خصوصی و انحصاری یعنی جنگ و ویرانی و توقف اندیشه، در حالی که تمدن

بشری همواره در داد و ستد و مبادلات قادر به پیشرفت بوده است. در نتیجه این مانع نیز متعلق به ماست و باید بتوانیم از آن عبور کنیم، چگونه؟ هنوز نمی دانیم. ولی دست کم در اینجا پی برده ایم که چنین مانعی وجود دارد، و ما برآنیم که بیش از پیش باید آن را به روز آورده و آشکار کنیم.

حمید محوی/پاریس/30 مه 2017

پا ورقی :

1- Lenine : Ce que sont les amis du peuple

لنین : دوستان مردم چه کسانی هستند و چگونه علیه سوسیال دموکراسی مبارزه می کنند.

http://ciml.250x.com/archive/lenin/french/lenin_1894_ce_que_sont_les_amis_du_peuple_french.pdf

2- احتمالاً جای آن دارد تا مناسبات و تبانی کنونی طبقه حاکم ایران با غرب امپریالیستی را با تبانی سرکردگان قیامهای ایرانیان حتا قیام امثال ابو مسلم خراسانی با خلفای اسلامی و یا تبانی برمکیان در دستگاه خلافت اسلامی اعراب و حکمرمائی آنان بر موالی و ایرانیان مقایسه کنیم. نقطه مشترک این طبقه حاکم وابسته در گذشته و اکنون این است که در خدمت و رقابت با بیگانگان در پی منافع و آمال و آرزوهای شخصی و طبقاتی خودشان بودند و هستند، و رهائی ایرانیان از چنگ دستگاه دین اسلام و تعالی استقلال کشور آخرین مسئله ای بود که هرگز به فکر شان خطور نمی کرد. آنچه را که در این زمینه دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب «دو قرن سکوت» نوشته است برآستی تا چه اندازه به تاریخ معاصر ایران شباهت دارد : «درین میان دهقانان و بزرگ زادگان ایران بی آن که علاقه خود را به گذشته ایران فراموش کنند نقشه های خویش را دنبال می کردند. اینان که به «ایران» و «تاریخ ایران» بیش از «ایرانی» و «مردم ایران» علاقه می داشتند باز خواب «احیاء مجد و عظمت» گذشته خویش را می دیدند اما مردم ایران که بارها قربانی بلهوسی های آن ها گشته بودند طبعاً چندان مورد التفات آن ها واقع نمی شدند. برآمکه که به بزرگواری و جوانمردی مشهور گشتند ثروت بی کران افسانه آمیز خود را مدیون رنج و کوشش رعایای ایرانی خویش بودند...» (دو قرن سکوت، چاپ دوم، نسخه پی دی اف ص 187).

3-Maxime Coulombe. Petite philosophie de zombie. PUF 2012. P

70

فهرست کتاب های ترجمه شده توسط حمید محوی

(1) برتولت برشت . الفبای جنگ



(2) برتولت برشت. تصمیم (نمایشنامه آموزشی)

(3) برتولت برشت : اپرای چهار پنی (نمایشنامه)

(4) نوشته های برتولت برشت

(0) برتولت برشت. در باب ضرورت هنر در دوران ما (1928)

(0) برتولت برشت. نظریه درباره ادبیات پرولتاریایی

(0) برتولت برشت. پنج مشکل برای نوشتن حقیقت

(0) برتولت برشت. داوری درباره یک کتاب

(0) برتولت برشت. سخنرانی در نخستین کنگره بین المللی نویسندگان برای دفاع از فرهنگ

(0) برتولت برشت. سخنرانی در دومین کنگره بین المللی نویسندگان برای دفاع از فرهنگ

(0) برتولت برشت. نامه. وظیفه اصلی نویسندگان ضد فاشیست

(0) برتولت برشت. اثر هنری متوسط

(0) برتولت برشت. آلمانی دیگر

(5) کارل مارکس – فردریش انگلس : مقالات درباره استعمار در آسیا

(6) هانری لوفور. تأملاتی درباره زیبایی شناسی

(7) کاترین کلما – پی یر برونو – لوسین سو. نقد مارکسیسم درباره نظریه روانکاوی

(8) روانکاوی ایدئولوژی واپس گرا

(9) ویلهلم یانسن. گرادیوا فانتزی پمپی. (رمان)

- (10) ژرژ پلیتزر - فلسفه عصر روشنگری و تفکر مدرن
- (11) فردریش انگلس - تأملاتی درباره تاریخ مسیحیت اولیه
- (12) ایو میشو. سنجه های زیبایی شناسی و داوری سلیقه
- (13) ژان میشل ورنوشه. ایران، تخریب ضروری
- (14) مجموعه آثار هاینر مولر
- (00). مازر (نمایشنامه)
- (00). هوراس (نمایشنامه)
- (00). آزاد سازی پرومته (داستان کوتاه)
- (00). داستان عاشقانه (داستان کوتاه)
- (00). پدر (داستان کوتاه)
- (00). صلیب آهنی (داستان کوتاه)
- (00). اطلاعاتی درگذشت (داستان کوتاه)
- (00). هر چه زودتر بمیر اروپا! (مصاحبه)
- (00). فرافکنی 1975
- (00). هر چه زودتر بمیر اروپا! (مصاحبه)
- (15) لوسین سو - مارکس و رشد آزاد فردی
- (16) راینر اشتاینوگ. تأثر آموزشی : الگویی برای تأثر سوسیالیست
- (17) نوشته های فروید
- پنجمین درس (پنج درس درباره روانکاوی) 1904
- چهارمین درس (پنج درس درباره روانکاوی) 1904
- آفرینشگر ادبی و خیالپردازی های روزمره
- موسی اثر میکال آنژ
- بخش نخست از خواب و رؤیا در گرادیا فانتزی پمپی اثر ویلهلم یانسن
- (18) ادیپ، عقده همه-شمول (بخش 1)
- (19) اتو رانک . اسطوره و استعاره (بخش هفتم از کتاب هنر و هنرمند)
- (20) کریستیان شلبورگ. از ساخت تخیلی تا فن نوشتار نزد فاعل ناخودآگاه
- (21) رساله سه شیاد، موسی، مسیح، محمد (نسخه هولباک)

(22) میشل اونفره . رساله خدانا باوری

(23) آلن بدیو . فرضیه کمونیسم (مقدمه و بخش 1)

گاهنامه هنر و مبارزه

27 ژانویه 2013

کوماندوی جنبش رهائی بخش اینترنت

بدست دژخیمان دولت سایه در ایالات متحده آمریکا به قتل رسید؟

اطلاعات و شناخت در بند دژخیمان حافظ نظام سرمایه داری

(پدر نسل برانداز و بنیانگذار آمریکا یکی از بهترین فرزندان را نیز به قتل رساند!)

آزادی اینترنت و اصلاحات حقوق نویسندگان :

مرگ مظنون آرون سوارتز

نوشته استفان لندمن

[Stephen Lendman](#)

مرکز مطالعات جهانی سازی، 21 ژانویه 2013

ترجمه توسط حمید محوی

<http://www.mondialisation.ca/la-liberte-de-linternet-et-la-reforme-des-droits-dauteur-la-mort-suspicieuse-daaron-schwartz/5319867>



وال استریت ژورنال نوشت : «یک فعال اینترنت خودکشی کرد»، و پزشکی قانونی نیویورک مرگ او را با پیغامی مختصر به اطلاع عموم رساند : «او خود را در آپارتمانش در بروکلین به دار آویخت».

ولی در حقانیت چنین گزارشاتی تردیدهایی وجود دارد. و آن هم این است که چرا فردی با این همه خلاقیت و شور و شوق برای عرضه کارهایش، به این شکل باید به زندگی اش خاتمه دهد؟ او یکی از بهترین و هوشمندترین فعالان نسل اینترنت بود. او مدافع آزادی «آن لاین» بود، و با آرزومندیهای بشردوستانه در جستجوی جهانی باز و آزاد و بهتر کار می کرد. او می گفت : «اطلاعات باید آزاد باشد، دسترسی آزاد»، او بر این باور بود و همین باور و آرزومندی بالنده و پیشگام بود که طرفداران بسیاری را در سراسر جهان به خود جلب کرده بود.

وقتی هنوز زنده بود، نماد مبارزه ای حیاتی را بازنمایی می کرد که می بایستی ادامه یابد. و چنین رویدادی بی گمان، مرگ او را در جایگاه شهید به ثبت می رساند، ولی چنین رویدادی در عین حال موجب حذف یکی از چهره های کلیدی شد که می بایستی زنده بماند.

نیویورک تایمز نوشت : «یک فعال اینترنت، آفریننده «آر اس اس»، 26 ساله، در آپارتمانش خودکشی کرد» (11 ژانویه 2013).

در فضای اینترنت، او یک قهرمان مردمی بود. آرون از آزادی «آن لاین» دفاع می کرد و خواهان اصلاح حقوق نویسندگان بود. او از سایت های آزاد و باز پشتیبانی می کرد. او قهرمان یک آرمان حیاتی بود و بی وقفه برای چنین آرمانی کار می کرد.

بنیانگذار اینترنت آرشیو بریوستر کاهل(1) از او چنین یاد کرده است «تزلزل ناپذیر در انگیزه اش برای ایجاد جهانی بهتر و بازتر. او بین بهترین ها از نسل اینترنت است».

حالا که آرون نیست چه کسی جایگزین او خواهد شد؟ او می گفت قفل زدن به عرصه عمومی گناه است. او برای پیشگیری از این موضوع بی وقفه کار می کرد.

ژوئیه 2011 بود که آرون را بازداشت کردند. در این دوران، او در حال بارگذاری مقالات قدیمی دانشگاهی بود. آرون را به نقض قوانین فدرال در مورد «هکینگ» (مبادلات مخفی و غیر قانونی) متهم می دانستند در حالی که ماساچوست انستیتوی تکنولوژی (ام آی تی) برای او حسابی باز کرده بود و به انضمام دعوتنامه برای انجام همان کاری که نقض قوانین فدرال تعبیر کرده بودند.

او همان فردی بود که آر اس اس را گسترش داده بود و از بنیانگذاران «ردیت»، سایت اطلاعاتی اینترنت برای شبکه اجتماعی نیز بود.

او چند هفته پیش از قرار ملاقاتش با دادگاه درگذشت. او را هدف گرفته بودند، زیرا این فرد کاری را انجام می داد که باید انجام می گرفت. او نمی دزدید و در پی هیچ نفع مادی نبود.

او تقسیم کننده بود. فعال بودن او تنها در فراسوی کلمات قابل درک است. بنیاد مرز الکترونیک (2) از آزادی در اینترنت دفاع می کند، آزادی بیان، زندگی خصوصی، نوآوری و حقوق مصرف کنندگان، و قهرمان اینترنت عمومی در هر مبارزه انتقادی در رابطه با حقوق جهان رایانه ای است.

12 ژانویه، بنیاد مرز الکترونیک با تیتیر «خدا حافظ آرون سوارتز، فعال و هاکر شگفت انگیز». از او به عنوان «دوستی عزیز و همکار» یاد می کند که تراژدی نا بهنگام به زندگی او پایان داد.

ولی پرسش های اساسی هنوز بی پاسخ مانده و طرفداران و اعضای خانواده او منتظر پاسخ هستند گرچه قاضیان را مسئول چنین واقعه ای می دانند. در بیانیه ای که آنها پس از مرگ آرون منتشر کردند، گفتند که :

«مرگ آرون تنها به سادگی یک تراژدی شخصی نیست. بلکه محصول یک نظام قضائی تبهکار پوسیده و انباشته از تهدید و سوء استفاده از قدرت است. تصمیمات کارمندان رسمی دفتر قضائی ماساچوست، و ماساچوست انستیتو تکنولوژی موجب مرگ او شده است.»

آرون سوارتز اگر نه بیش از هر فرد دیگری تلاش کرد تا اینترنت را به چیزی که هست تبدیل کند، یعنی ساز و کاری مشارکتی برای شناخت آزاد و محرک. او برای چنین اینترنتی و علیه قوانین سرکوبگر حاکم بر اینترنت مبارزه کرد.

«دماند پروگرس» (3) حاصل تلاش های او بود، خود او در این مورد می گفت: «برای بدست آوردن تحولات سیاسی پیشگام برای مردم عادی کار می کنم، با سازماندهی لابی مردمی»

«دماند پروگرس» آزادی های مدنی، حقوق مدنی و اصلاحات دولت را در اولویت قرار می داد. آرون برای عدالت اردو هائی را به شکل - آن لاین - تشکیل می داد، او یک وکیل مدافع اینترنت برای منافع عمومی بود و با هر سیاستی که می خواست به چنین منافی خسارت وارد سازد مبارزه می کند.

اردوی او بیش از یک میلیون فعال «آن لاین» را بسیج می کرد. طرح های دیگر مرتبط است به خصوصیات آر اس اس RSS، و web.py, tor2web, The Open Library et le Chrome Port of HTTPS Everywhere.

او طرح «کریستو کامنز» یا «کراتیو کومون» (4) را راه اندازی کرد. او از بنیانگذاران «ردیت» (5) بود. بلاگ (6) آرون سوارتز موضوعات «سیاسی و طنزآمیز» را مطرح می کرد. برای گفتن حرف بسیار داشت و شایسته آن بود که شنیده شود.

سال 2011، او شبکه ماساچوست انستیتو تکنولوژی را مورد بهره برداری قرار داد، و میلیونها مقاله روزنامه ها را بارگذاری کرد. او از پایگاه داده های «جی اس تی او آر» (سامانه آرشیو آن لاین برای انتشارات دانشگاهی و علمی) استفاده کرد. مقامات مدعی شدند که او «ای پی» (پروتکل اینترنت) دستگاه رایانه قابل حمل خودش را به انضمام آدرس مکینتوش خود را تغییر داد، و نتیجه گرفتند که هدف او تحریف موانع سامانه آرشیو آن لاین برای انتشارات دانشگاهی و علمی متعلق به ماساچوست انستیتو تکنولوژی بوده است. او به «مراجعة بی مجوز» بر اساس قانون رایانه و سوء استفاده متهم شده بود. به دلیل خارج ساختن تعداد زیادی کتاب از کتابخانه.

دادستان های او با اعلان کردند که این شیوه کار یک عمل تبهکارانه است و بر این اساس علیه آزادی در اینترنت اعلام جنگ کردند و خواهان از بین بردن بی طرفی اینترنت و آزادی بیان شدند. آنها با تلاش برای جایگزین کردن قوانین فاشیستی و با غصب قدرت، اصول و قوانین و ارزشهای دموکراتیک را زیر پا گذاشته و بر این اساس قدرت دولت پلیسی را تقویت کردند. یعنی برای مسائلی اولویت قائل شدند که هیچ جامعه مدنی نمی تواند و نباید با آن مدارا کند.

آنها می گویند که آرون می خواسته در شبکه همتا-به-همتا (به تلفظ انگلیسی : پیر تو پیر) (7) اطلاعاتی را منتشر کند. ولی او هرگز به چنین کاری دست نزد. هیچ اهمیتی ندارد، زیرا پرونده هائی را که او حفاظت می کرده بی هیچ خسارتی باز می گردانده است. با این وجود مقامات فدرال او را متهم دانستند.

ژوئیه 2011، قاضی ماساچوست او را احضار کرد، او در مقابل دادگاه بخش بوستن حاضر شد و به عنوان بی گناه تمام اتهامات را مردود دانست. سپس به ضمانت 100000 دلار آزاد شد.

اگر محکوم می شد، می بایستی 35 سال زندان و جریمه ای معادل یک میلیون دلار را تحمل می کرد. او می خواست مقالات علمی که توسط دانشگاه ها و روزنامه های آدکامیک منتشر می شود را بی هیچ مانعی آزادانه در دسترس عموم قرار دهد و چنین موردی را در تعلق عرصه عمومی و اجتماعی می دانست. آرون سوارتز می خواست همه به این آرشیوها دسترسی پیدا کنند و چنین امری را از جمله حقوق همگانی می دانست.

او می خواست پایگاه داده های عظیمی بوجود بیاورد. چنین کاری را نیز انجام داده بود، ولی متهم نشد، پس چرا حالا؟ اگر چه روش هایش تحریک آمیز بود، به گفته روزنامه بنیاد مرز الکترونیک : هدفش آزادسازی ادبیات علمی بود که بودجه آن از منابع ملی و دولتی تأمین می گردد و در واقع مردم هستند که امکان چنین پژوهش هایی را فراهم می آورند و طبیعی خواهد بود که از نتایج سرمایه گذاریهای خودشان نیز مطلع شوند، ولی عملاً چنین نیست، آرون برای آزاد سازی چنین آثاری مبارزه می کرد.

بنیاد مرز الکترونیک آن را به عنوان موضوعی معرفی می کند که همه باید از آن دفاع کنند. آرون از دیدگاه سیاسی فعال بود. او برای افکاری که عادلانه و صحیح می پنداشت مبارزه می کرد و طرفدارانی در سراسر جهان داشت.

بنیاد مرز الکترونیک درباره او می گوید : در جهان واقعی، می بایستی با بدترین اتهامات بی اهمیت رویارویی کند، در همان حدی که در تظاهرات عمومی بعضاً روی مکان های خصوصی راه پیمائی می کنند.

آن لاین به چنین کاری دست زدن این موضوع را تغییر داد. او می بایستی با حبس طولانی مدت رویارویی کند. بنیاد مرز الکترونیک سالها علیه این نوع بی عدالتی مبارزه کرده است. فعال سیاسی و دانشگاهی لورانس لسیگ در مرگ آرون اعلام کرد که مبارزه عادلانه او برای اصلاحات قوانین تبهکارانه در جهان رایانه ای بود. قضات خیلی - به بیهودگی - سخت گیر و افراد خبیث در زنگ تفریح هستند، ...

بنیاد مرز الکترونیک در سوگواری او چنین نوشت :

«آرون، تحمل فقدان دوستی مانند تو برای ما بسیار دشوار خواهد بود. بی تو، ساختن جهانی بهتر نیز سخت تر خواهد بود و بسیاری بر این باورند.»

آیا آرون خودکشی کرده و یا به قتل رسیده است؟ موتی نیسانی، استاد قدیمی بیولوژی در دانشگاه ایالات وینی پرسیده است : «چه کسی آرون سوارتز را کشته است؟»

و قطعه ای از باب مارلی به نقل آورده است :

«تا کی پیغمبران ما را خواهند کشت در حالی که ما در فاصله نزدیکی ایستاده ایم؟» و فهرستی از دلایلی که دولت اوباما بر اساس آن خواهان مرگ او بوده یاد کرده است :

«مرگ او پس از کمپین انحرافی و کاملاً ناموجه حراستی، آزار، ابلیس نمائی و تهدید به وقوع پیوست.»

شخصیت های قدرتمند دولتی و جهان تجارت از حضور او اظهار ناخشنودی می کردند. سال 2009، مأموران اف بی آی در مورد او تحقیقاتی به عمل آوردند. اتهامی در کار نبود. علی رغم فشارهای سنگین، او به فعالیت هایش ادامه داد. او مقامات قضائی را به چالش کشید. اکتبر 2009، آرون پرونده خودش را در اف بی آی FBI آن لاین پست کرد. به باور موتی نیسانی : «این مورد احتمالاً حکم اعدام بی دادگاه او را صادر کرد».

دو روز پس از مرگش، «جی اس تی او آر» (سامانه آرشیو آن لاین برای انتشارات دانشگاهی و علمی)، شاکی مفروض شکایتش را پس گرفت. و حتی اتفاق جالبتر این بود که اعلام کردند که «آرشیو بیش از 1200 مقاله از روزنامه او برای مراجعه عمومی آزاد است».

دلایل خیلی خوبی برای شهرت آرون وجود داشت. آیا ما واقعاً باید خودکشی او را باور کنیم؟ «او جوان بود و بسیاری او را تحسین می کردند». آیا «دولت نامرئی» او را بقتل رسانده است؟ آنها حتی او را به شکل غیر مستقیم و از طریق آزار دائمی بقتل رساندند...تمام این موارد برای آنهایی که اندکی آگاهی دارند معما بنظر می رسد. تا کی سکوت خواهیم کرد و در مقابل چنین وضعیتی واکنش نشان نخواهیم داد، تا کی ؟ تا کی در مقابل آنهایی که خواهان محکومیت های وحشیانه هستند مدارا خواهیم کرد؟ کی می خواهیم از منافع خودمان دفاع کنیم؟

آزادی خیلی گرانبهاست و از دست دادن آن را نمی توانیم بپذیریم.

Aaron's Guerrilla Open Access Manifesto

جمله های خود او بیش از اینها می گوید.

آرون می گفت : «اطلاعات قدرت است، ولی مانند هر قدرتی، برخی می خواهند آن را برای خودشان نگهدارند»

«میراث کامل فرهنگی و علمی، که طی قرون و اعصار در اشکال متعدد کتاب، مقاله روزنامه منتشر شده، بیش از پیش به شکل رایانه ای (دیژیتالیزه) منتشر شده و توسط مشتی شرکت خصوصی قفل خورده است...»

«آیا می خواهید دربارهٔ مشهورترین نتایج علم مقاله بخوانید؟ در این صورت باید مبلغ درستی برای خانهٔ انتشاراتی مانند «رید السیویر» بفرستید.» (8)

«افرادی هستند که می خواهند تمام این وضعیت را دگرگون کنند. جنبش ورود آزاد (9) (یا دسترسی آزاد رایگان و فوری) شجاعانه مبارزه کرد تا تضمینی ایجاد کند که دانشمندان و پژوهشگران گواهینامهٔ حقوق نویسندگی خود را امضا نکنند بلکه بر عکس تضمین کنند که کار آنها آن لاین، تحت موازین و شرایطی منتشر شود که برای همگان قابل دسترسی باشد.»

«این جریان پرداخت بهای بسیار گرانی را تحمیل می کند. مجبور کردن دانشگاهیان به پرداخت پول برای خواندن کارهای همکارانشان؟ عکس برداری کردن از تمام صفحات کتاب های یک کتابخانه تنها برای این که کارمندان گوگل بتوانند آن را بخوانند؟»

«عرضه داشتن مقالات علمی به دانشگاهیان کشورهای پیشرفته، ولی نه برای فرزندان جنوب کرهٔ خاکی؟ شرم آور است و قابل قبول نیست.»

«بسیاری از این افراد می گویند، من موافق هستم ولی چه کار می توانیم بکنیم؟ شرکتها حقوق نویسندگان را حفظ می کنند، و برای دسترسی به آثار خیلی پول می گیرند و چنین کاری کاملاً طبق قانونی انجام می گیرد، و ما نمی توانیم جلوی آنها را بگیریم. ولی یک کاری هست که ما می توانیم انجام دهیم، کاری که پیش از این نیز انجام داده ایم، می توانیم با آنها مبارزه کنیم.»

«آنهايي که به این منابع دسترسی دارند، شاگردان، کتابفروشان، پژوهشگران علمی، به شما امتیاز داده شده است. می توانید از روی میز دانش تا حد اشباع ببلعید در حالی که بقیهٔ جهان در بیرون محصور شده اند.»

«ولی شما نیازی ندارید، در واقع، از دیدگاه اخلاقی، شما نمی توانید این امتیاز را تنها برای خودتان نگهدارید. شما موظف هستید آن را با بقیهٔ جهان تقسیم کنید و شما این کار را انجام داده اید: کلمهٔ عبورتان را با همکاران مبادله کنید، درخواست های بارگذاری برای دوستان را تکمیل کنید.»

«در عین حال، آنهایی که بیرون محصور شده اند دست بسته نایستاده اند. شما وارد دالان ها شده اید و از سدها عبور کرده اید، اطلاعات قفل شده توسط خانه انتشاراتی را آزاد کرده اید و آن را با دوستانتان تقسیم می کنید.»

«ولی تمام این حرکات در تاریکی انجام می گیرد، در زیر زمین. این نامش هست دزدی، «پیراتاژ» ولی آیا تقسیم یک کوه دانش معادل اخلاقی ربودن یک کشتی در دریا و قتل عام خدمه آن است. ولی تقسیم کردن غیر اخلاقی نیست، کاملاً بر عکس، وظیفه اخلاقی است. تنها آنهایی که در اثر ابتدال کور شده اند اجازه نمی دهند که دوستانشان کپی بگیرند.»

«شرکتهای بزرگ، البته به دلیل منافعی که بدست می آورند کور شده اند. قوانینی که بر اساس آن عمل می کنند، و سهامدارانی که معترض می شوند. و سیاستمداران خریداری شده از آنها حمایت می کنند، قوانینی را راه اندازی می کنند و قدرتی را به آنها می سپارند که می توانند بر اساس آن تصمیم بگیرند که چه کسی می تواند کپی بگیرد یا نه.»

«در پیروی کردن از قوانین ناعادلانه هیچ عدالتی وجود ندارد. زمان آن فرارسیده است که به روشنائی روز درآییم و در سنت نافرمانی مدنی، مخالفت خودمان را از این سرقت فرهنگی و میراث همگانی اعلام کنیم.»

«ما باید اطلاعات را در آنجائی که انباشت شده است در اختیار بگیریم، از آن کپی برداری کنیم و سپس با دیگران تقسیم کنیم. ما باید چیزی را در اختیار بگیریم که دیگر در زمینه حقوق نویسنده نیست و آن را به آرشیو اضافه کنیم.»

«ما باید پایگاه داده های سری خریداری کنیم و آن را آن لاین بگذاریم. ما باید روزنامه های علمی را بارگذاری کنیم و آن را در شبکه های تقسیم پرونده منتشر کنیم. ما باید مانند کوماندو برای ورود آزاد و انترنت آزاد مبارزه کنیم.»

«وقتی در جهان امثال ما به اندازه کافی فعال شدند، ما می توانیم پیغام نیرومندی برای خصوصی سازان دانش بفرستیم، و آن را به چیزی که به گذشته تعلق دارد تبدیل خواهیم کرد. آیا به ما خواهید پیوست؟»

این مانیفست آرون سواتزر آیا به اعتقاد شما شباهت به فردی دارد که می خواهد خودکشی کند؟

Stephen Lendman

Le 15 Janvier 2013

- 1) *Internet Archive* Brewster Kahle
- 2) Electronic Frontier Foundation (EFF)
- 3) DemandProgress
- 4) Creative Commons
- 5) Reddit
- 6) Raw Thought
- 7) Peer to Peer (P2P)
- 8) Reed Elsevier
- 9) L'Open Access Movement